

(۱) آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که میفرماید  
وما جعلنا الرقاب التي اربناك الا فتنه للناس  
والشجرة الملعونة في القرآن و نخوفهم فما

آیات و اخبار داله  
بر لعن معاویه و یزید

یزید هم الا طفياً كبيراً .

مفسرین از علماء خودتان مانند امام ثعلبی و امام فخر رازی و دیگران آورده اند  
که رسول خدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزینگان بر منبر آنحضرت صعود  
و نزول مینمایند جبرئیل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب بتو نمودیم  
فته و امتحان برای این مردم است و درختی که بلعن در قرآن یاد شد (درخت نژاد بنی  
امیه) و ما بذکر این آیات عظیم آنها را از خدا میترسانیم ولیکن بر آنها جز طغیان و  
کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداوند نژاد بنی امیه را که رأس رئیس آنها ابوسفیان و معاویه بودند  
شجره ملعونه و درخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند قطعاً معاویه که یکی از افضان  
و شاخه های محکم آن درخت است ملعون میباشد .

(۲) آیه ۲۴ سوره ۴۷ (محمد و آله و سلم) است که میفرماید فهل عصيتم ان توليتم  
ان تفسدوا في الارض و تفتظموا ارحامكم ثم اوائك الذين لعنهم الله فاصمهم  
واعمى ابصارهم (۱) .

در این آیه صریحاً مفسدین فی الارض و قاطعین رحمرا مورد لعنت قرار داده کدام مفسد  
و قاطع رحمی بالاتر از معاویه میباشد که فساد او در دوره خلافت زبان زد خودی و  
بیگانه میباشد - بعلاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او میباشد  
(۳) آیه ۵۷ سوره ۳۳ (احزاب) است که فرماید ان الذين يؤذون الله ورسوله

لعنهم الله في الدنيا و الاخرة واعدلهم عذاباً مهيناً (۲) .

(۱) بطریق استفهام تقریری فرماید البته از شما منافقان میآید که چون منصب امارت و  
حکومت یابید (بسبب تکبر و تعظیم و کثرت جاه و منال) در زمین فساد کنید و قطع ارحام بنایید  
آن گروه منافقان مفسد و یاغی کسانی هستند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و هوششان را کور  
و کور گردانید (تا بیجمل و هفاوت بپیرند) .

(۲) آنانکه خدا و رسول را (بعضیان و مخالفت و آزردهن عزیزان آنها) آزار و اذیت میکنند  
خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابهای با قلت و  
خواری مهیا ساخته است .

بدیهی است که اذیت و آزار امیر المؤمنین و دو ریحانه رسول الله حسن و حسین و  
صحابه خاص آنحضرت چون عمار یاسر و دیگران اذیت و آزار پیغمبر است و بصراحت  
این آیه شریفه معاویه که آن ذوات مقدسه را آزار نموده ملعون در دنیا و آخرت میباشد  
۴- آیه ۵۵ سوره ۴۰ (مؤمن) که فرماید يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ولهم

اللعنة ولهم سوء الدار (۱) .

۵- آیه ۲۱۴ سوره ۱۱ (هود) که فرماید الا لعنة الله على الظالمين (۲) .

۶- آیه ۴۲ سوره ۲ (اعراف) که فرماید فاذن مؤذن بينهم ان لعنة الله على

الظالمين (۳) .

وهم چنین آیات دیگری که راجع بظالمین وارد است بصراحت حکم میکند که  
هر ظالمی ملعون است گمان نمی کنم احدی از خودی و بیگانه باشد که انکار کند ظلم  
های واضح و آشکار معاویه را - پس بهمین دلیل که ظالم بوده مورد لعنت خداوند متعال  
میباشد - پس با چنین نصوص صریحه ملعون خدا را ما هم میتوانیم لعن بنمائیم .

۷- آیه ۹۵ سوره ۴ (نساء) که فرماید و من يقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه

جهنم خالداً فيها و غضب الله عليه و لعنه و اعدله عذاباً عظيماً (۴) .

این آیه شریفه صراحت دارد که هر کس مؤمنی  
را متعمداً بقتل رساند ملعون ذات باری تعالی  
میباشد و جایگاه او جهنم خواهد بود  
آقایان انصاف دهید آیا معاویه در قتل عام و

کشتار معاویه مؤمنینی مانند  
امام حسن و عمار و حجر بن  
عدی و مالک اشتر و محمد بن  
ابی بکر و غیره

خاص مؤمنین شرکت نداشته آیا حجر بن عدی  
و هفت نفر از اصحاب او را با امر او عمداً بقتل نرسانیدند و مخصوصاً عبد الرحمن بن حسان

(۱) در آنروز ششکارانرا (بشیمانی) و عذرخواهی سود ندهد و بر آنها خشم و لعن و منزلگاه  
بد (جهنم) مهیا است .

(۲) بدانید که لعن خدا بر ششکارانست .

(۳) منادی در میان آنها ندا کند که لعنت خدا بر ششکاران باد .

(۴) هر کس مؤمنی را عمداً بکشد مجازات او آتش جهنم است که در آن جاوید مدب  
خواهد بود خدا بر او خشم و لعن کته و عذابهای بسیار شدید مهیا سازد .

الغزیری را زنده بگور نموده چنانچه ابن عساکر و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود زیهقی در دلائل نقل نموده اند و ابن عبد البر در استیعاب و ابن اثیر در کامل نقل مینمایند که حجر از کبار فضلاء صحابه بود که معاویه او را باهفت نفر بطریق زجر و صبر بقتل رسانید بجرم آنکه چرا علی علیه السلام را لعن نمودند و بیزاری از او نجستند !!

آیا ابا محمد حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام سبط بزرگ رسول الله خامس اصحاب کساء از اکابر مؤمنین نبود آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا بروایت مسعودی و ابن عبد البر و ابو الفرج اصفهانی و محمد بن سعد در طبقات و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران از اکابر علماء خودتان - معاویه علیه الهاویه سستی برای اسماء جمعه فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی را کشتی یکصد هزار درهم بتو میدهم و همسر فرزند خود بزید مینمایم (بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام صد هزار درهم را داد ولی از تزویج با زید خود داری نمود).

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله علاوه بر قتل مؤمن مسلم آزار آنحضرت نبوده و بحکم دو آیه مذکوره باز هم تامل دارید در لعن معاویه علیه الهاویه آیا شهادت عمار یاسر از کبار صحابه در صفین بامر معاویه نبود آیا باتفاق اکابر علماء شما رسول الله صلی الله علیه و آله بعمار فرمود ستقتلک الذنبة الباغية یعنی زود است تورا میکشند گروهی که اهل بقی و وطنیان اند.

آیا شك و تردید دارید که بامر معاویه کبار از مؤمنین که بهزاران نفر میرسیدند بدست عمال معاویه بقتل رسیدند آیا مؤمن پاکدل و شمشیر برنده دین مالک اشتر را بامر معاویه سم ندادند آیا عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج عمال قوی معاویه در مصر مؤمن صالح کامل محمد بن ابی بکر را که از طرف امیر المؤمنین و الی مصر بود بزجر نکشتند و بعد هم در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند اگر بخواهم کشته کان مؤمنین را که بامر و دستور معاویه و عمال او بقتل رساندند بیان نمایم نه یکشب بلکه شبها وقت طولانی میخواهد تا بیان نمایم.

از همه اعمال او قبیح تر قتل عامی است که بامر کشتار بمر بن ارطاة سی هزار مسلمان مؤمن را بامر معاویه شیعیان علی علیه السلام نمود چنانچه ابو الفرج اصفهانی و علامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابن خلکان و ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج و دیگران از اکابر علماء شما نوشته اند که معاویه به بسر دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت مدینه و مکه بصنعاء ریمن و هم چنین بضحاك بن قیس الفهری و دیگران گفت بعبارتی که ابو الفرج نقل نموده که **فقتلوا کل من وجد من شیعة علی بن ابیطالب علیه السلام و اصحابه ولا یکتفوا ایدیهم عن النساء و الصبیان (۱)**.

فلذا با آن امر و دستور شدید با سه هزار لشکر جرار خونخوار حرکت کردند در مدینه و صنعاء ریمن و طائف و نجران و در بین راه آنقدر از مسلمین مؤمنین حتی زنان و اطفال کشتند که باعمال او صفحات تاریخ تنگین شد که وقت اجازه نمیدهد مفصلاً شرح عملیات او را بدهم تا آنجا که در یمن وقتی رسیدند که عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب که والی بود خارج از شهر بود بخانه او رفت و سر دو فرزند کوچک او بنام سلیمان و داود را در آغوش مادر بدست خود برید !!

که ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۱۲۱ جلد اول شرح نهج گوید در این لشکر کشتی سی هزار نفر کشتند بغیر از آنچه با آتش سوزانیدند !!  
آیا آقایان باز هم در شك و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون بحکم آیات شریفه قرآنی ملعون خدا و رسول در دنیا و آخرت میباشد.

از جمله دلائل واضحه بر کفر معاویه و ثبوت لعن امر نمودن معاویه بسبب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار امیر المؤمنین و امر نمودن مردم را باین گناه بزرگ حتی در قنوت نمازها و خطبه نماز جمعه که اتفاقی

(۱) پس کشتند هر کس از شیعیان و اصحاب علی بن ابیطالب علیه السلام را یافتند حتی دست های خود را از زنان و بچه ها باز نداشتند !!

ما و شما و جمهور امت حتی مورخین بیگانگان است که آن بدعت و عمل زشت علنی و بر ملا حتی بر منابر معمول و جمع کثیری را بجرم لعن نمودن بقتل رسانیدند. تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت ۱۱۱ .

و قطعاً آنکسیکه امام الموحدین اخوالرسول زوج البتول امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را در حیات و بعد از وفات سب و لعن نماید و یا امر بآن کند ملعون کافر است .

زیرا که اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مسند و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلووی و امام ثعلبی و امام فخر رازی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و میر سید علی همدانی در موده القربی و دیلمی در فردوس و مسلم بن حجاج در صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک و خطیب خوارزمی در مناقب و ابراهیم حموی در فرائد و ابن مغزلی شافعی در مناقب و امام الحرم در ذخائر العقبی و ابن حجر در صواعق بالاخره اعظم علماء شما نقل نموده اند بالفاظ و عبارات مختلفه مجعلا و مفصلاً که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من سب علیاً فقد سبني ومن سبني فقد سب الله (۱) .

بعضی از آنها تممیم دادند بنقل اخباری که دلالت دارد بر اینکه آزار و اذیت هلی صلی الله علیه و آله و سلم موجب ملعون بودن آزار کننده میشود مانند خیری که دیلمی در فردوس و سلیمان حنفی در ینایع الموده باسناد مختلفه و دیگران نقل نموده اند که در شبهای گذشته بعضی از آنها اشاره نمودیم که فرمود من اذی علیاً فقد اذانی ومن اذانی فعليه لعنة الله (۲) .

(۱) هر کس سب و شتم کند علی علیه السلام را امر سب و شتم نموده و کسیکه امر سب و شتم نماید خدا را سب و شتم نموده .  
(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه السلام را پس بتحقیق مرا اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت کند بر او باد لعنت خدا .

تا جائیکه ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاتر بنحو عموم خیر سب و لعن عترت و اهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من سب اهل بیتهی فالما یرتد عن الله و الاسلام و من اذانی فی عترتی فعليه لعنة الله (۱) .

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مولانا امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله امام حسن و امام حسین علیهم الصلوة والسلام و ابن عباس و مالک اشتر را لعن مینمود چنانچه ابن اثیر در کامل و دیگران نقل نموده اند .

و امام احمد بن حنبل در مسند بطرق متعدد نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من اذی علیاً بعث يوم القيمة يهودياً او نصرانياً (۲) .

البته خود آقایان بهتر میدانید که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سب و لعن و دشنام بن خدا و پیغمبر کفر و نجاست آور است و چنین آدمی قتلش واجب است .

بحکم این نوع از اخبار که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده و شبهای قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سب و لعن و شتم و دشنام بعلی علیه السلام و عترت و اهل بیت من سب و لعن و دشنام بمن و پروردگار من است . قطعاً معاویه ملعون و کافر است . چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب دهم کفایت الطالب باسناد خود و دیگران نقل نموده اند خبری را که خلاصه اش اینست عبدالله بن عباس و سعید بن جبیر در کنار زمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته اند و علی علیه السلام را سب و شتم مینمایند استاد در نزد آنها فرمود ایکم الساب لله عز وجل کدامیک از شما سب مینمودید خدای عز و جل را گفتند احدی از ما چنین عملی ننموده فرمود ایکم الساب رسول الله صلی الله علیه و آله کدامیک از شما سب مینمودید رسول خدا را گفتند احدی از ما آنحضرت را سب نموده فرمود فایکم الساب علی بن ابیطالب پس کدامیک از شما سب می نمودید علی بن ابیطالب را گفتند بلی آن ما بودیم که علی را سب می نمودیم فرمود گواه باشید

(۱) کسیکه سب و شتم نماید اهل بیت مرا پس جز این نیست که از دین خدا و اسلام مرتد گردیده و کسیکه مرا اذیت کند در عترت من پس بر او باد لعنت خدا .  
(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه السلام را زنده شود روز قیامت یهودی یا نصرانی یعنی مسلمان نخواهد بود .

بر رسول خدا ﷺ که من خود شنیدم از آنحضرت که بعلی بن ابیطالب رضی الله عنه فرمود  
من سبک فقد سبني ومن سبني فقد سب الله ومن سب الله اكبه الله علي  
منخريه في النار (۱).

محل انکار احدی از علماء مسلمین و بیگانگان نمیباشد که با امر معاویه علیهالهاویه  
این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی و بر ملاحتی در  
خطبات بالای منبرها چنانچه عرض شد امیرالمؤمنین مظلوم را سب<sup>۱</sup> و لعن می نمودند  
چون سب<sup>۲</sup> بعلی رضی الله عنه بحکم اخبار صحیحه معتبره سب<sup>۳</sup> بخدا و رسول است و بدیهی است  
سب<sup>۴</sup> کنندگان بخدا و پیغمبر کافر و ملعون اند بهمین دلیل واضح کفر معاویه ثابت و لعن  
بر او وارد است.

دشمن علی کافر است

علاوه بر این دلائل اخبار بسیاری در کتب معتبره  
اکابر علماء خودتانی از قبیل تفسیر جلال الدین  
سیوطی و تفسیر امام ثعلبی و موده القریب میر سید علی همدانی و مسند امام احمد بن  
حنبل و صواعق ابن حجر و مناقب خوارزمی و فضایل ابن مغازلی شافعی و نایع الموده سلیمان  
باخی حنفی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و اوسط طبرانی و ذخایر العقبی  
امام الحرم و خصائص العلوی امام ابو عبدالرحمن نسائی و کفایت الطالب کنجی شافعی  
و مطالب السنول محمد بن طلحه شافعی و تذکره الخواص سبط ابن جوزی و فصول المهمه  
ابن صباغ مالکی و دیگران متکثراً بالفاظ و عبارات مختلفه درج گردیده که رسول  
اکرم صلی الله علیه و آله فرمود لا یحب علیاً الیه مؤمن ولا یبغضه الا کافر و در بعض اخبار است  
المنافق (۲) که در شبهای قبل مشروحاً نقل نمودم.

بدیهی است هر یک از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد دلالت تامه دارد  
که دشمن علی رضی الله عنه در آتش است زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید

(۱) کسیکه سب و شتم نماید ترا یا علی پس بتحقیق مرا سب و شتم نمود و کسیکه مرا سب و  
شتم نماید پس بتحقیق خدا را سب و شتم نموده و کسیکه خدا را سب و شتم نماید می اندازد خدای تعالی  
اورا بصورت در آتش جهنم.

(۲) دوست نپدارد علی را مگر مؤمن و دشمن نپدارد اورا مگر کافر - مگر منافق.

با کمال صراحت که منزلگاه کفار و منافقین در درکات جهنم میباشد.

چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در آخر باب ۳ کفایت الطالب مسنداً نقل  
نموده که محمد بن منظور طوسی گفت ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابله)  
بودیم مردی باو گفت یا ابا عبدالله چه میگوئی در حدیثی که نقل مینمایند از قول علی  
کرم الله وجهه که فرمود انا قسیم النار یعنی من قسمت کننده اهل آتش میباشم  
احمد گفت کیست که انکار نماید این حدیث را مگر نه این است که ما روایت نموده ایم از  
رسول خدا ﷺ که بعلی رضی الله عنه فرمود لا یحبک الیه مؤمن ولا یبغضک الا منافق  
یعنی تورا دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق - گفتیم بلی چنین است  
آنگاه احمد مطلب را توجیه نمود گفت پس مؤمن در کجاست گفتیم در بهشت گفت  
منافق در کجاست گفتیم در آتش گفت پس صحیح است که علی قسمت کننده آتش است  
(یعنی دشمن علی منافق است فرموده پیغمبر و منافق بحکم آیه ۱۴۴ سوره ۴ (نساء)

ان المنافقین فی الدرك الاصل من النار ولن تجد لهم نصيراً (۱).

در درک اسفل و طبقه زیرین جهنم خواهد بود پس دشمن علی رضی الله عنه در طبقه زیرین  
جهنم عذاب خواهد گردید و عذاب منافقین از عذاب کفار بحکم همین آیه شریفه  
سخت تر خواهد بود).

و نیز در جمیع کتب معتبره خودتان ثبت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود  
من ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله (۲) از این قبیل اخبار  
بهدی زیاد است که در حد تواتر معنوی قرار گرفته

شیخ - آیا از مثل شمائی سزاوار است که زبان جسارت و قدح باز کنیید بفرد  
شایسته ای از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر نه اینست که خداوند آیات چندی در مدح و  
ثنای اصحاب آنحضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی بآنان داده است

(۱) البته منافقین را در جهنم پست ترین جایگاه است و برای آنان هرگز باوری  
نخواهی یافت.

(۲) هر کس علی (علیه السلام) را دشمن بدارد پس بتحقیق مرا دشمن داشته و کسیکه مرا  
دشمن بدارد پس بتحقیق خدا را دشمن داشته است.

ومعاويه خال المؤمنین رضی الله عنه مسلماً از صحابه مکرم ومشمول آیات مدح و رضا وخوشنودی میباشد آیا اهانت بصحابه اهانت بخدا و رسول نمی باشد .

در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند  
داعی چنانچه فراموش نفرموده باشید درشبهای گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمودم (۱)

اینک هم برای آنکه بیان شمارا بلا جواب نگذارم مختصراً عرض مینمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام ننموده ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید وبمعنای لغوی واصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمایند تصدیق خواهید نمود که آیات نازل در مدح صحابه اطلاق کلی ندارد که باین دلائل ما بتوانیم تمام اصحاب را پاک وعادل ومنزه از جمیع ارجاس و معاصی صغیره و کبیره و ارتداد وغیره بدانیم .

آقای من لابد بخوبی میدانید صحبه در لغت بمعنای معاشرت است چنانچه فیروز آبادی در قاموس گوید صحبه بروزن سمعه یعنی زندگانی کرد بااو و در عرف عام زیاد مینمایند بر معاشرت ملازمت و نصرت و موازرت را خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم .

پس مصاحب النبی باقتضای لغت عرب وشواهد بسیاری از قرآن حکیم وحديث کسی را گویند که معاشر با آن حضرت بوده خواه مسلم یا کافر خوب یا بد متقی یا فاسق مؤمن یا منافق باشد .

پس آن قسمی که شما اختصاص دادید اسم صاحب و مصاحب النبی را بر مؤمنین پاک دامن که تمامی آنها اهل بهشت ومورد رضای پروردگار بودند صحت ندارد ومطابقه باعقل ونقل نمی نماید .

برای روشن شدن مطلب ناچارم بدلائلی مختصراً زاینده علی ماسبق از آیات و احادیث معتبره از طرق خودتان اشاره نمایم تا آقایان محترم تحت تاثیر نام اصحاب منحرف

(۱) رجوع شود به ص ۵۸۷ تا ص ۵۹۶ همین کتاب .

از حق نشوید وبدانید اسم صحبه ومصاحب ومصاحب واصحاب بر مسلم وكافر ومؤمن ومنافق وخوب وبد اطلاق میشود .

(۱) در آیه ۲ سوره ۵۳ (نجم) خطاب بمشركين فرماید : **ماضِلٌ صاحبکم و ماغوی (۱)** .

(۲) در آیه ۴۵ سوره ۳۴ (سبا) فرماید : **قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی وفرادی ثم تفکروا ما بصاحبکم من جنة (۳)** .

(۳) در آیه ۳۲ سوره ۱۸ (کهف) فرماید : **فقال لصاحبه و هو يحاوره انا اکثر منك مالا واعز نفراً (۴)** .

و نیز در آیه ۳۵ همین سوره فرماید :

**قال له صاحبه و هو يحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلاً (۴)** .

(۵) در آیه ۱۸۳ سوره ۷ (اعراف) فرماید : **اولم يتفکروا ما بصاحبهم من جنة (۵)** .

(۶) در آیه ۷۰ سوره ۶ (انعام) فرماید : **قل ادعوا من دون الله مالا ينفعنا ولا يضرنا ونرد علی اعقابنا بعد اذ هدنا الله کالذی استهوته الشیاطین فی**

(۱) صاحب شما (محدث) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نبوده است .  
(۲) بگو بامت که من بیک سخن شما را بند میدهم (اگر بشنوید هدایت یابید) و آن سخن اینست که شما خالص برای خدا دو نفری یا هر یک یک شما تنها در امر و بختان قیام کنید در باره من وفکرت کار بندید که صاحب شما (رسول خدا) را چون نیست .  
(۳) (آن مرد کافر) بصاحب و رفیقش (که مرد مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت برآمد و گفت من از توبه دارانی بیشتر و از حیث خدم و حشم بزرگتر و عزیزترم .  
(۴) مصاحب و رفیق (با ایمان فقیر) دو مقام گفتگو و اندرز بدو (مصاحب کافر) گفت آیا بعد از آنکه از خاک و بعد از نطفه تورا آفریده و آنگاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی .  
(۵) آیا این مردم فکر نکردند و بیندیشیدند که صاحب آنها (رسول الله من) آنچه که مردم باو نسبت میدهند از چگون دانرا نیست .

الارض حيران له أصحاب يدعونه الى الهدى ائتنا قل ان هدى الله هو الهدى (۱).

(۷) در آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) از قول یوسف پیغمبر خطاب بدو مصاحب

کافر زندانی فرماید یا صاحبی الحجن ءأرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار (۲).

پس از این آیات شریفه‌ای که من باب نمونه بعضی از آنها را ذکر نمودیم معلوم میشود که مجرد نام صحبه و صاحب و مصاحب و أصحاب از حیث لغت اختصاص بمسلم و مؤمن ندارد بلکه اطلاق بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد میشود.

چه آنکه عرض کردم معاشر آدمی را در لغت مصاحب و اصحاب میخوانند بدیهی است اصحاب رسول الله ﷺ یعنی کسانی که با آنحضرت معاشر بودند چنانچه آیات شریفه بر آن گواه است.

البته در میان اصحاب و معاشرین آنحضرت خوب و بد (یعنی مؤمن و منافق) بسیار بودند و آیاتی که در مدح اصحاب نازل گردیده اطلاق بعموم ندارد بلکه مربوط بخوبان اصحاب است ما هم تصدیق داریم که کبار صحابه آنحضرت را هیچ يك از انبیاء عظام نداشتند مانند اصحاب بدر و احد و حنین و غیره که امتحان خود را داده و در یاری و اطاعت اوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند و آتی از آنحضرت منحرف و منحرف نگردیدند.

ولی در میان اصحاب مردمان بدرل اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمنان آنحضرت و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند مانند عبدالله بن ابی و ابی سفیان و حکم بن عاص

(۱) بگو ای پیغمبر که ما چرا خدا را رها کرده و چیزی مانند بتان (که بی اثر معض است) و هیچ قادر بر رفع و ضرر نباشد بخوانیم و باز بخوی جاهلیت بعد از آنکه خدا ما را هدایت نمود برگردیم تا مانند کسیکه فریب و اغوای شیطان او را در زمین سرگردان ساخته شویم آن شیطان را اصحاب و یاران نیست که شخص را بسوی خود هدایت میکند بگو هدایت خدا بحقیقت هدایت است.

(۲) ای دو رفیق زندان من از شما میپرسم آیا خدا بان بی حقیقت متفرق مانند بتان و فرعون و غیره بهترند یا خدای یکتای قاهر.

(عموی عثمان طریق رسول الله) و ابوهریره و ثعلبه و یزید بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و حبیب بن مسلمه و سمرة بن جندب و عمر و بن عامر و بسیر بن ارطاة (سفاک خونخوار) و مغیره بن شعبه و معاویه بن ابی سفیان و ذی الشدیه خارجی و امثالهم که در حال حیات و بعد از وفات رسول الله ﷺ فتنه ها کردند و بطریق قهقرا بر کشتند و فسادها نمودند که معاویه علیه الهاویه یکی از آن افرادی است که در زمان حیات - خود رسول اکرم ﷺ او را لعن نمود و بعد از وفات آنحضرت وقت مناسبی بدست آورد بعنوان خونخواهی عثمان قیام نمود و سب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده مخصوصاً عدای از اصحاب پاک آنحضرت مانند عمار در آن فتنه شهید گردیدند چنانچه آنحضرت خود خبر داده ما هم در شبهای قبل نقل آن اخبار را نمودیم.

فلذا همان قسمیکه آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب و خوبان مؤمنین آنها از فضائل و مناقب و وعده بحسن عاقبت رسیده آیات و اخبار و عید شدید زیادی در باره بدها و خیانت کارها و منافقین صحابه رسیده که ثابت مینماید بعلاوه آنچه در زمان حیات آنحضرت را آزرده بعد از وفات هم فتنه ها نموده مرتد گردیدند.

شیخ - عجب است چگونه میفرمائید اصحاب رسول خدا ﷺ مرتد گردیدند و فتنه و فساد نمودند.

داعی - حقیر نمیگویم آیات و اخبار میگوید اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون میآئید اولاً خداوند در آیه ۱۳۸ سوره ۳ (آل عمران) خبر از ارتداد آنها داده که فرماید **أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (۱)**.

علاوه بر این آیه شریفه و سوره منافقون و آیات دیگر در قدح و مذمت اصحاب اخبار بسیاری از طرق علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و ابن عساکر و یعقوب بن سفیان و احمد بن حنبل و ابن عبدالبر و غیرهم در مذمت و کفر و ارتداد و نفاق آنها فرداً یا جماعاً رسیده چون وقت تنگ است برای نمونه بدو خبر اشاره مینمایم تارفع تعجب از شما بشود و بدانید خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست دیگر نفرمائید

(۱) اگر پیغمبر بمرکز یا قتل در گذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود.

چه دلیلی بر کفر سر سلسله منافقین و دشمن ترین دشمنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سب کننده آنحضرت و کشنده خوبان از ذراری و اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله که رسماً دشمنی با خدا و رسول او نموده میباشد.

بخاری در دو خیر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبدالله بن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود انا فرطکم علی الحوض لیرفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت لانا ولهم اخلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی فیقول لا تدری ما احدثوا بعدک (۱)!

و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در کبیر و ابونصر سجزی در ابانیه از ابن عباس نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انا اخذ بحجزکم اقول اتقوا النار و اتقوا الحدود فاذا تم ترکتکم و انا فرطکم علی الحوض فمن ورد فقد افلح فیوتی باقوام فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب امّتی فیقول انهم لم یزالوا بعدک یرتدون علی اعقابهم (وفی روایة للطبرانی فی الکبیر) بعد قوله یا رب امّتی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک مرتدّین علی اعقابهم (۲).

واقعاً دل میسوزد که یک چنین ملحد کافر بی دینی را (چنانچه قبلاً دلائل بر کفر ملعنت او را بیشتر بیان نمودیم) <sup>(۳)</sup> با فرزند پلیدش یزید عنید را (که در شبهای گذشته کفرش را ثابت نمودیم) <sup>(۴)</sup> مسلم و مؤمن بخوانند و اصراری بر اثبات ایمان آنها

(۱) بیش از شما من کنار حوض (کوثر) بانتظار شما هستم و گروهی از شما را که نمی بینم عرض میکنم پروردگارا کجا باند اصحاب من خطاب رسد تو نبدانی که بعد از توچه ها نمودند و چه اموری در دین وارد نمودند.

(۲) آنچه مانع از ورود آتش است بشما فهمیدم با او هم میگویم بترسید از آتش دوزخ و دین خدا را کم و زیاد نکنید زمانی که بپریم و شما را ترک گویم پیش از شما بر حوض کوثر وارد میشوم دستکار کیستکه در آنجا بمن وارد گردد نشان میدهند جمعیتهایی را بمن که گرفتار عذاب الهی باشند عرض کنم پروردگارا اینها امت من اند خطاب رسد بعد از تو اینها مرتد گردیده و بدین جاهلیت خود برگشتند - و در روایت طبرانی در کبیر دارد که بعد از اینکه فرماید اینها امت من اند خطاب رسد تو نبدانی که بعد از تو چه حادثه ها نمودند و چه اموری در دین وارد کردند همگی مرتد گردیده بدین جاهلیت خود برگشتند.

(۳) رجوع شود به ص ۷۷۵ تا ص ۷۸۲ همین کتاب.

(۴) رجوع شود به ص ۲۵۹۰ تا ص ۲۶۳ همین کتاب.

و تبرئه نمودن آنها را از کفر و تثبیت مقام خلافت و اینکه اهل بهشت اند بنمایند بلکه بناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آنکه دلائل و عملیات کفر آمیز آنها در کتب معتبره خودتان کاملاً ثبت است حتی اکابر علماء منصف اهل تسنن کتابهای مستقل بر رد آنها نوشته اند <sup>(۱)</sup>.

ولکن سعی بلیغی بنمایند بر کفر جناب ایطالب و اصرار داشته باشند که آن یگانه راد مرد مؤمن موحد را کافر معرفی نمایند؟!.

بدیهی است این عقیده و اظهار باین نوع هذلیات نیست مگر از روی بغض و کینه بامیر المؤمنین علی علیه السلام که باصرار تمام و کلمات ناهنجار تیر جفائی بر جراحات قلب آن امام مظلوم محبوب خدا و پیغمبر زده باشند!!.

و بدلائل ثابت کفر و نفاق معاویه و یزید علیهما اللعنة و العذاب هزارها محمل می بندند و آنها را مجتهد خوانند و عملیات کفر آنها را از آثار اجتهادشان دانند و دلائل سخیفی بر تبرئه آنها اقامه نمایند!!!.

ولی دلائل واضحه و اقرارهای صریحه جناب ایطالب را بر ایمان بخدا و پیغمبر رد نموده و کفر او را ثابت مینمایند!!.

من نمیدانم خوارج و نواصب و امویها و بقایای محبین آنها تا کی و تا چند باید بر برادران سنی ما حکومت نمایند و آنها را کور کورانه روی عادت و تعصب یدنبال هقاید خود ببرند و نگذارند برادران سنی چشم انصاف باز کنند و حق و حقیقت را آشکارا بینند!!.

### ایضاً دلائل بر ایمان ایطالب

آیا اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بفرموده آن حضرت عدیل القرائند و اجماع آنها برای

مسلمین حجة است و اکابر علماء خودتان اتفاق بر علم وزهد و ورع و تقوای آنها دارند نکته اند جناب ابوطالب اهل ایمان بود؟ و مؤمن از دنیا رفته است؟

(۱) مائده ابوالفرج ابن جوزی و اخیراً عالم جلیل القدر منصف سید محمد بن عقیل علوی متوفی ۱۳۵۰ قمری کتابی تألیف نموده بنام الصائغ الکافیة لمن يتولى معاویه و تابعه چاپ گردیده چاپ اخیر در سال ۱۳۶۲ قمری در مطبعة النجاح بغداد بزیور طبع رسیده.

آیا اصبح بن نباته که محل وثوق علماء ورجال شما بوده از مولا و مقتدای مؤمنین علی عليه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود واللّٰه ما عبد ابی ولا جدی عبدالمطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنماً قط (۱).

یعنی خدای واحد را پرستش نمودند ورو بکعبه عبادت نمودند و متمسک بدین حنیف ابراهیم خلیل الله بودند.

آیا سزاوار است شما قول علی واهل بیت ظاهره را بگذارید و بدنبال اقوال مغیره ملعون و امویها و خوارج و نواصب و دشمنان سرسخت امیر المؤمنین عليه السلام بروید و اشعار و کلمات صریحه جناب ابوطالب را تاویلات بارده بنمائید.

از جمله دلائل برتأیید مولانا امیر المؤمنین عليه السلام که فرمود جناب ابوطالب همیشه موحد و مؤمن بذات غیب الغیوب حضرت احدیت بوده خطبه عقد ام المؤمنین خدیجه طاهره علیها السلام است برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سبط این جوزی در آخر باب ۱۱ ص ۱۷۰ تذکره خواص الامة نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسته شد جناب ابوطالب خطبه عقد خواند بعبارتی که تمام آنها دلالت کامله بر موحد بودن و اعتقاد بوحدانیت حضرت باری تعالی دارد مطلع خطبه اینست که فرمود الحمد لله الذی جعلنا من ذریة ابراهیم وزرع اسمعیل وضضی معد و عنصر مضر وجعلنا حضنة یثا و سواس حرمه وجعل لنا یثا محجوجا وحرمانا وجعلنا الحکام علی الناس (الی آخر الخطبه) (۱).

وشیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع المودة اول ص ۷۳ (چاپ اسلامبول) از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب نقل نموده که رای ابوطالب النبی صلی الله علیه وآله وسلم یتفل فی قم علی ای یدخل لعاب فمه فی قم علی

(۱) بغداد قسم پدرم ابوطالب و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز سجده به بت نمودند و بت پرستی نکردند.

(۲) حمد خدا بپراک قرار داد ما را از ذریة ابراهیم و نتیجه اسمعیل و اصل معد و عنصر مضر و قرار داد ما را نگاهبانان خانه خودش و مالک الرقاب حرمش - و قرار داد برای ما خانه ای که مقصود (اهل عالم است که برای حج یا نجا شتابند) و حرمی که محل امن و امان است برای مردم و قرار داد ما را احکام بر مردم.

فقال ما هذا یا ابن اخی فقال ایمان و حکمة فقال ابو طالب لعلی یا بنی انصر ابن عمک و وازره (۱).

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابو طالب نیست علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر و منع نکرد و از پسر دوازده ساله خود علی عليه السلام هم جلو گیری نکرد بلکه بآن بزرگوار امر میکند که یاری نماید پسر عمش رسول خدا صلی الله علیه و آله را.

و نیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت ایمان آوردن جعفر طیار بامر پدر نموده اند و ابن ابی الحدید مفصلا در شرح نهج شرح میدهد که روزی جناب ابو طالب بمسجد وارد شد دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز میگذارد و علی در دست راست آنحضرت مشغول بنماز است بفرزندش جعفر (طیار) که همراه او بود تا آنروز ایمان نیاورده بود گفت صل جناح ابن عمک وصل کن خودت را بپهلوی پسر عمّت و با او نماز بگذار جعفر پیش رفت و در طرف چپ رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنماز ایستاد جناب ابوطالب این آیات را انشاد نمود.

ان علیاً و جعفرآ ثقتی عند مله الزمان والنوب  
لا تخذ لا و انصرا ابن عمکما اخی لأمی من ینهم و ابی  
والله لا اخذل النبی ولا یخذله من نبی ذو حسب (۲)

پس با اتفاق علما و مویدین خودتان اسلام و ایمان جعفر طیار و نماز گذاردن او با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر و اجازه پدرش جناب ابوطالب بوده است.

چگونه ممکن است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرک و کافر باشد و برادر زاده

(۱) ابوطالب دیده پیغمبر آب دهان خود را در دهان علی ریخت سؤال کرد برادر زاده این چه بود (یعنی چرا چنین کردی) فرمود «این آب دهان» تماشای ایمان و حکمت بود پس جناب ابوطالب بعلی علیه السلام امر کرد پسر یاری کن پسر عمّت را و وزیر او باش.  
(۲) بدوستیکه علی و جعفر هر دو محل وثوق و در روزهای سخت و گرفتاریها پشتیبان من اند و انگذارید (ای علی و جعفر) پسر عم خود را و یاری نمائید او را زیرا که او پسر برادر ابوی من است بغداد قسم من از یاری پیغمبر دست بر نیدارم و او را و انس گذارم که پیغمبر صاحب حسب شریف میباشد.



خود را منع از آن ادعای بزرگ ننماید حتی فرزندانش را هم منع ننماید از ایمان آوردن بکسی که دین توین آورده و دشمن دین او میباشد آنهم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابوطالب که رئیس قریش بوده است؟!

بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمت ایمان آور و اقتداء کن با و خودش هم با تمام قوای جسمی و روحی دشمن بزرگ دین خود را تقویت و یاری نماید!!

**فاعتبروا یا اولی الابصار .**

اکابر علمای فریقین همگی نقل نموده اند وقتی اهالی مکه و قریش محاصره اقتصادی را در باره بنی هاشم عملی کردند جناب ابو طالب با تمام بنی هاشم یاری رسول الله ﷺ برخاستند و چهار سال در شعب ابیطالب از آنحضرت محافظت و نگهداری نمودند - حتی در تمام مدت توقف در شعب اول شبها هر کجا رسول الله ﷺ بخواب میرفت جناب ابوطالب بعد از ساعتی میآمد آنحضرت را بیدار میکرد و بجای امن تری میبرد - و فرزند عزیزش علی علیه السلام را در بستر او میخوابانید - که اگر اول شب دشمنی آنحضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی با آنحضرت داشته باشد علی فدای آنحضرت گردد و وجود مبارکش در مهد امن و آسایش راحت و آسوده باشد .

شما را بخدا قسم آیا مشرکی؟ برای حفاظت موحدی که مدعی مقام نبوت است ، مشرکین را اهل ضلالت و گمراهی میداند - اینقدر جدیت بکار میبرد - قطعاً جواب منفی است این همه جدیتها و فداکاریها از آثار ایمان کامل بوده است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه از طبقات محمد بن سعد نقل مینمایند از واقدی و علامه سید محمد بن سید رسول برزنجی در کتاب الاسلام فی العم و آباء سید الانام از ابن سعد و ابن عساکر و غیر هم بااستناد صحیح از محمد بن اسحق روایت کرده اند که علی علیه السلام فرمود چون ابوطالب وفات نمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله را خیر دادم فبکی بگام شدیداً گریه شدیدی نمود آنگاه بمن فرمود اذهب فقله و کلمه و واره شکر الله و رحمه بر او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار خدا بیامرزد و رحمت نماید او را .

شما را بخدا انصاف دهید آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند آیا سزاوار است بگوئیم رسول خدا برای کافر مشرک طلب رحمت و مغفرت نموده حتی مینویسند و جعل رسول الله صلی الله علیه و آله یستغفر له ایاماً لایخرج من بینه .

یعنی روزها رسول اکرم صلی الله علیه و آله از منزل بیرون نرفت و برای جناب ابوطالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش مینمود .

آیا ممکن است که آنحضرت آیه ۵۱ و ۱۱۶ سوره ۴ (نساء) را در قرآن خود ندیده باشد؟! که خدای متعال فرموده ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك (۱) .

چگونه ممکن است رسول اکرم صلی الله علیه و آله با وجود چنین آیه ای که صریحاً برورد کار میفرماید که ما مشرک را نمی آمرزیم برای مشرک طلب رحمت و مغفرت ننماید و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرک حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میت اختصاص بمسلمین دارد - و برای کفار ابداً جائز نمیشود - پس همین استغفار نمودن رسول الله صلی الله علیه و آله برای جناب ابوطالب و امر نمودن بعلی علیه السلام که خودت برو پدرت را غسل بده و کفن بنما دلیلی واضح است بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب رضی الله عنه .

با دیده حق بین و انصاف ص ۶ تذکره سبط ابن جوزی را مطالعه کنید و ببینید مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرثیه گفته است که :

اباطالب عصمة المستجیر	و غیث المحول و نور الظلم
لقد هددتک اهل الحفاظ	فصلی علیک ولی النعم
و لئلاک ربک رضوانه	فقد کنت لنظیر من خیر عم (۲)

(۱) معقن است خدا کسی را که باو شرک آورد هرگز نخواهد بخشید سواى مشرک هر که را خواهد می بخشد .

(۲) ای ابوطالب تو پناه پناهندگان و رحمت برافزادگان و روشنائی شب ظلمانی بودی بسوت تو آرکان دوستان و محبتینت فتلاشی شد رحمت حق بر تو نازل و تورا بجوار خود در بهشت برین واصل نمود - و تو بودی برای پیغمبر بهترین عموها «که او را و دین او را یاری نمودی» .

آیا باور میشود که این شخصیت بزرگ کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خدا پرستی (علی عليه السلام) برای او این قسم مرثیه سرائی نماید !!!

اینها تمام دلائلی است که ثابت مینماید جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته و آلا رسول اکرم بامام معصوم امر نمیزمود او را غسل و کفن و دفن بنماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید در حالیکه آنحضرت مجسمه حب فی الله و بغض فی الله بوده است دوستی و دشمنی برای خدا مینماید نه روی هوای نفس که چون عمو من است (ولو مشرک) امر پروردگار من است برای او بشدت گریه و استغفار و طلب رحمت نمایم. شیخ - اگر ابوطالب مؤمن و موحد بود بچه علت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علناً اظهار ایمان نمود.

داعی - بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابوطالب خیلی فرق و تفاوت بوده چه آنکه جناب حمزه بقدری شجاع و جسور و قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه میکردند بلکه میترسیدند البته اسلام و تظاهر او بایمان کمک شایانی برای حفظ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله از شر دشمنان شد.

اسلام عباس پنهانی بوده و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد چنانچه ابن عبدالبر در استیعاب نقل مینماید که عباس در مکه ایمان آورد ولی از مردم پنهان میداشت تا زمانیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله هجرت نمود خواست با آنحضرت حرکت نماید حضرت باو نوشتند که توقف تو در مکه برای من بهتر است فلذا خیرهای مکه را با آنحضرت میرسانید و در غزوه بدر کبری کفار آنجناب را با خود آوردند بعد از شکست کفار قریش اسیر شد و در روز فتح خیبر مقتضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۲۶ ینابیع ضمن باب ۵۶ (چاپ اسلامبول) نقل از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری شافعی از فضائل ابوالقاسم الهی آورده که اهل علم میدانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود ولی اسلامش را کتمان می نمود وقتی روز بدر بالشکر کفار آمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کس عباس را ملاقات نمود او را نکشد چه آنکه با

کراهت موافقت با کفار نمود و مایل به هجرت بود ولی پیغمبر باو نوشت بماند و اخبار مشرکین را با آنحضرت بدهد روزی که ابو رافع با آنحضرت خبر تظاهر باسلام عباس را داد حضرت او را آزاد نمود.

**علت پنهان داشتن ابوطالب ایمان خود را**

ولی جناب ابوطالب اگر ایمان خود را ظاهر میکرد امر یکسره میشد یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم صلی الله علیه و آله یآوری نداشت تمام قریش و جامعه عربیت بر ضد بنی هاشم متحداً قیام می نمودند و اساس نبوت را برهم میزدند. لذا جناب ابوطالب ایمان خود را سیاستاً ابراز ننمود تا بتواند بعنوان هم کیشی باقریش جلوی آنها و سایر اعادی را بگیرد تا آنها هم محض احترام جناب ابوطالب تصمیمات قوی تری اتخاذ نمایند و آنحضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید.

چنانچه همین قسم شد تا آنجناب زنده بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله با قوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود همینکه جناب ابوطالب در آخر سال دهم بعثت وفات نمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد اخرج عن مکه فمالک بها ناصر بعد ابیطالب از مکه خارج شو که بعد از ابیطالب یآوری در آنجا نداری.

شیخ - آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام ابوطالب مشهور بوده و امت قبول داشتند یا خیر.

داعی - بلی گمال شهرت را داشته و ثنات امت نام آن جناب را با عظمت یاد می نمودند.

شیخ - چگونه ممکن است در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریباً جهت جعل حدیثی (بقول شما) بر خلاف حق و حقیقت مشهور گردد بقسمی که حقیقت اولیه خود را از دست بدهد.

داعی - لیس هذا اول فارورة کسرت فی الاسلام (۱).

(۱) این اول شیشه (حقیقت) نبود که در اسلام شکسته شد.

این امر تلازمی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا ﷺ مشهور ولی بعد از سالها بجمال حدیثی صورت اولیه خود را از دست داده باشد.

بسیاری از امور بود حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء ﷺ شایع و رایج بلکه مشروع و مورد عمل بوده و بعد از گذشتن سالها بواسطه اعمال نفوذ اشخاص بکلی حقیقت آن عوض گردیده و صورت دیگری بخود گرفته.

شیخ - ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید نمونه ای برای ما ذکر نمایید.

داعی - شواهد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنها را نمیدهد ولی برای نمونه یکی از آن شواهد که از همه مهم تر و واضح تر و بادلالت قرآن مجید و اتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده اشاره مینمایم و آن دو حکم محکم متعه که عقد انقطاع و حج نساء است.

که بحکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنی) در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع و مورد عمل بوده - حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده فقط بیک جمله کلام خلیفه عمر که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرهما و اعاقب علیهما (۱). بکلی منعکس گردیده یعنی حلال خدا هزار و سیصد سال است حرام گردیده چنان این کلام هم از زمان خلافت او بعد تقویت شد و بدون دلیل بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم ﷺ و صحابه آنحضرت روی اطاعت کور کورانه پیروی شد - که حقیقت اولیة خود را از دست داد که الی الحال میلیونها جمعیت مسلمین از جمهور برادران اهل تسنن متعه سنت سنیه رسول الله ﷺ و حلال خدا را بدعتی از بدع شیعه میدانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن نمیدانند و اگر ما بادلائل بیان کنیم قبول نمیکند که در زمان پیغمبر و ابی بکر و عمر این دو متعه شایع و حلال بوده فقط بگفتار خلیفه عمر در اواسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده.

(۱) دو متعه که در زمان پیغمبر بوده من آنها را حرام نمودم و عقاب مینمایم عمل کنندگان بآن را.

جائیکه حکم ثابت الهی مؤید بقرآن مجید و سیره رسول الله و صحابه پاک و تأیید شیخین ابی بکر و عمر و موجود بودن دلائل واضحه در قرآن مجید و کتب معتبره اهل سنت بر حلیت آن بگفتار شخص عمر که ابدأ استناد بآیات و گفتار رسول الله ﷺ ندارد حرام و بدعت گردد.

شما میخواهید اسلام و ایمان جناب ابوطالب مبدل بکفر نگردد.

شیخ - یعنی میخواهید بگوئید ملیونها مسلمانان جهان قرنهای بر خلاف قرآن و سنت رسول خدا ﷺ عمل نمودند و حال آنکه در همه جهان ما را سنی میخوانند یعنی تابع سنت رسول الله و شیعیان را رافضی گویند یعنی روی گردان از سنت رسول الله ﷺ ۱۴.

داعی - ظاهراً شماها خود را سنی و شیعیان را

رافضی میخوانید و حال آنکه اگر از عادت و تعصب

بر کنار و منصفانه قضاوت نمائید می بینید در معنی

و حقیقت شیعیان سنی یعنی تابع قرآن و سنت

رسول الله ﷺ و مطیع اوامر آنحضرت میباشد و شماها رافضی یعنی روی گردان از قرآن و سنت و اوامر آنحضرت میباشد.

شیخ - احسنت - ملیونها مسلمانان پاک را رافضی خواندید، چه دلیل بر این معنی دارید.

داعی - همان قسمی که شماها برادران سنی زیاده از صد ملیون مسلمانان پاک

دل شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت رسول الله ﷺ را رافضی و کافر و مشرک

میخوانید - در لسانی ماضیه بدلائل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم ﷺ دستور

داد بعد از من پیروی کنید از قرآن و عترت من شما عمداً از عترت روی گردانید پیرو دیگران

شدید سیره و سنت آنحضرت را که در زمان حیات بحکم قرآن عملی می نمود زیر پا

گذازده و بحکم شیخین آنها را ترک نموده - و عاملین بسنت و سیره آنحضرت را رافضی

بلکه مشرک و کافر خواندید - که از جمله آن احکام که صریحاً در آیه ۴۲ سوره ۸

(انفال) فرموده: و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ وللرسول و

لذی القربی (۱).

و آنحضرت در زمان حیات این حکم را عملی می فرمود و خمس غنایم را بخویشان و اقارب تقسیم مینمود قطع نموده و از آن روی گردانیدید (۲) بالاخره اگر بخواهم تمام آنها را شماره کنم رشته سخن خیلی طولانی میشود.

بزرگتر دلیل بر این معنی که ما شیعیان تابع سنت و سیره رسول الله ﷺ میباشیم و شما ها رافضی و روی گردان و ترک کننده سنت و سیره رسول الله ﷺ و صحابه کرام میباشید همین موضوع متعه است که بحکم خدا و سنت رسول الله ﷺ و عمل صحابه در زمان خود آنحضرت و تمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال و مورد عمل بوده ولی بجمله ای از کلام عمر که روی سیاست و نظر خاصی اداء نمود حلال خدا را حرام و سنت رسول خدا را زیر پا گذاشته و ترک نمودید مع ذلك خود را سنی و ما شیعیان را که تابع قرآن و سنت رسول الله ﷺ میباشیم رافضی میخوانید؟! و این امر را چنان بر بی خبران وارو نشان دادید که چهارده قرن است ما را رافضی و مشرک میخوانند.

و عجب آنکه معنای مثل معروف کاسه از آتش گرم تر شما برادران اهل تسنن هستید که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامه برهان و دلیل نمود ولی علمای اهل تسنن ده ها دلیل بارید در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن و سنت و سیره رسول الله ﷺ و صحابه آنحضرت باطل و بی اساس میباشد !!

شیخ - دلیل شما بر حلیت متعه و عقد انقطاع چیست از کجا و بچه دلیل میگوئید خلیفه عمر رضی الله عنه برخلاف گفته خدا و سنت رسول خدا ﷺ عمل نموده.

دلائل بر حلیت متعه  
داعی - دلائل بر این معنی بسیار است. اولاً قرآن مجید، و سند محکم آسمانی است که در آیه

(۱) ای مؤمنان بدانید که هر چه بشما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس و پنجک آن

خاص خدا و رسول و خویشان او میباشد.

(۲) رجوع نماید به ص ۶۹۳ همین کتاب.

۲۸ سوره ۴ (نساء) صریحاً میفرماید فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة (۱).

بدیهی است که حکم قرآن مجید الی الابد بمشروعیت خود باقیست مگر ناسخی در خود قرآن ظاهر گردد چون در این موضوع ناسخی نیامده پس این حکم محکم تا ابد باقی و بر قرار است.

شیخ - از کجا این آیه مربوط بنکاح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده دستور میدهد مهر و صداق آنها را بپردازند.

داعی - در این بیان خود بی لطفی و باصطلاح مغلطه نمودید زیرا علماء بزرگ خودتان از قبیل طبری در جزء پنجم از تفسیر کبیر و امام فخر رازی در جزء سیم از تفسیر مفاتیح الغیب و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه آورده اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسرین و علماء خودتان آقایان بخوبی میدانید که سوره نساء کاملاً مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دائم - و متعه منقطعه - و مالک یمین.

اما در نکاح دائم در آیه ۳ سوره ۴ (نساء) فرماید فاتکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم (۲).

و درباره ملک یمین و کنیزکان در آیه ۲۸ سوره ۴ (نساء) فرماید و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتياتکم المؤمنات واللّه اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فاتکحوهن باذن اهلهن و اتوهن اجورهن بالمعروف (۳).

(۱) پس از اینکه بهره مند شدید از آنها (بعضی متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید مهر معین که مزد آنها است بآنان بپردازید که فریضه و واجب است.  
(۲) بنکاح خود در آورید از زنان آنکس را که برای شما نیکو و مناسب با عدالت باشد دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید عدالت نیامد پس تنها یک زن اختیار کرده و با چنانکه کنیزی دارید بآن اکتفا کنید که نزدیکتر است به عدالت.  
(۳) هر کس از شما را وسعت و توانایی نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد پس کنیزان مؤمنه ای که مالک آن شدید زنی اختیار کنید خدا آگاه تر است بر ائمه ایمان شما که اهل ایمان همه بعضی از جنس بعضی دیگر و در رتبه یک سانید پس با کنیزکان مؤمنه باذن مالکش ازدواج کنید و مهر آنها را بدانچه معین شده بدهید.

و در باب متعه و عتدا نقطاع آیه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة نازل گردید و اگر این آیه مربوط بنکاح دائم باشد لازم میآید که در يك سوره امر بنکاح دائم تکرار شده باشد و این برخلاف قاعده خواهد بود .

و چون راجع بمتعّه نازل گردیده معلوم است که خود يك امر و حکم جدید است . ثاباً اتفاق جمیع مسلمین است (نه شیعه فقط) باینکه نکاح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول الله ﷺ بآن دستور عمل میکردند و اگر این آیه مربوط بنکاح است پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل بآن هستند پس قطعاً آیه متعه همین است که مفسرین خودتان هم متعرض اند و مشروعیت آنرا ثابت مینمایند و ناسخی برای آن نیامده چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت است

از جمله در صحیح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل از ابو رجاء از عمران بن حصین نقل است  
بخبار از طرق اهل تسنن بر حلیت متعه

که گفت نزلت آیه المتعة فی کتاب الله ففعلنا

هامع رسول الله ولم ينزل قرآن بحرمته ولم ينه عنها رسول الله حتى اذا مات قال رجل برأيه ماشاء . قال محمد (يقال انه عمر) (۱) .

و در ص ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه است که  
حدثنا الحسن الحواثی قال حدثنا عبدالرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال قال عطاء قدم جابر بن عبدالله الانصاری معتمراً فحجناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذكروا المتعة فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله وعلی عهد ابی بکر و عمر (۲) .

(۱) آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و مادر زمان رسول خدا (ص) بآن عمل میکردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردیده و رسول خدا هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننمود مردی برای دلیل خود گفت هر چه دلش خواست - بخاری گوید میگویند این مرد هم بن الخطاب بوده .  
(۲) حدیث کرد مرا حسن حواثی گفت حدیث کرد مرا عبدالرزاق گفت خبر داد مرا ابن جریج از عطاء که گفت جابر بن عبدالله انصاری برای عمره بکنه آمده منزل او رفتیم مردمان از او مسائل و حکایات میپرسیدند تا رسید صحبت بمتعّه گفت بلی مادر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم در زمان ابی بکر و عمر متعه میکردیم .

و نیز در ص ۴۶۷ جزء اول همان کتاب (چاپ مصر سال ۱۳۰۶) باب المتعة بالحج والعمرة مسنداً از ابی نضره روایت نموده که گفت من در نزد جابر بن عبد الله انصاری بودم شخصی بر او وارد شد فقال ابن عباس و الزبير اختافا فی المتعتين فقال جابر فعلناهما مع رسول الله (ص) ثم نهی عنهما عمر فلم نعد هما (۱) .  
و نیز امام احمد بن حنبل در ص ۲۵ جزء اول مسند خبر ابی نضره را بطریق دیگر نقل نموده و نیز هر دو روایت دیگری میکنند از جابر که در جای دیگر گفته  
كنا نستمع بالقبضة من التمر والدقيق علی عهد رسول الله و ابوبکر حتى نهی عمر فی شان عمرو بن حرث (۲) .

حمیدی در جمع بین الصحیحین از عبدالله بن عباس روایت نموده که گفت در زمان رسول اکرم ﷺ متعه میکردیم تا آنکه عمر بخلافت برخاست گفت خدای تعالی برای پیغمبر خود هر چه میخواست حلال میکرد و اکنون او در گذشت و قرآن بجای خود باقی است پس چون بحجی یا عمره ای شروع کردید آنرا با تمام برسانید چنانچه خدا فرموده است ، و توبه کنید از متعه زنان و هر مردی را نزد من آرید که او متعه کرده باشد سنگسارش میکنم !!

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده است که ثابت مینماید متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده و اصحاب عمل بآن میکردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود .

و علاوه بر این اخبار عدّه ای از اصحاب و غیره از قبیل ابی بن کعب و ابن عباس و عبدالله بن مسعود و سعید بن جبیر و سدی آیه متعه را باین طریق قرائت نمودند

فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى (۳)

(۱) گفت عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر در موضوع دو متعه (متعّه ساء و متعه حج) اختلاف نظر دارند جابر گفت ما در زمان رسول خدا (ص) هر دو را بجا میآوردیم پس عمر آن دو را نهی کرد و ما هم دیگر پس از آن بجا نمیآوردیم .  
(۲) مادر زمان رسول خدا و ابی بکر متعه میکردیم بقبضه ای از خرما و کتفم خورد شده و آورد تا آنکه عمر نهی کرد در باره عمرو بن حرث .  
(۳) پس از آنکه بهره منته شوی از آنها (یعنی متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید تا زمانی که (ضمن المقد) معین نمودید .

چنانچه جار الله زمخشری در کشاف از ابن عباس بطریق ارسال مسلمات نقل نموده و نیز محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیرش ذیل همین آیه و امام فخر رازی در جلد نهم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه شریفه و امام نووی در باب اول نکاح المتعه از شرح صحیح مسلم نقل مینمایند قول قاضی عیاض را از مازری که عید الله بن مسعود (کاتب الوحی) آیه را چنین قرائت مینمود:

فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و امام فخر پس از نقل قول ائمه بن کعب و ابن عباس گفته و الامة ما انكروا علیهما فی هذه القراءة فكان ذلك اجماعاً علی صحّة ما ذكرنا (۱).

آنگاه در ورق بعد جواباً گوید فان تلك القراءة لا تدل الا علی ان المتعة كانت مشروعاً و نحن لانزاع به (۲).

شیخ - دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا ﷺ مشروع بوده ولی بعد نسخ نگردیده

داعی - دلائل بر عدم نسخ و اینکه بر مشروعیت خود باقیست بسیار است و از همه دلائل نزدیکتر بفهم عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده تا اواسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده علاوه بر اخبار مذکوره و سیره و رفتار صحابه گرام که عمل بآن میکردند گفتار خود خلیفه عمر بن الخطاب میباشد که عموم علماء خودتان نقل نموده اند که بالای منبر گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله وانا احرمهما و اعاقب علیهما و در بعض اخبار انهی عنهما (۳).

(۱) امت انکار نمودند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت پس اجماع وارد است بر صحت آنچه ما ذکر نمودیم.

(۲) این نوع از قرائت دلالت ندارد مگر بر مشروعیت متعه (در زمان رسول الله ص) و ما نزاعی در این باب نداریم (که در زمان رسول خدا مشروع بوده منتها گوئیم که نسخ گردیده).

(۳) دو متعه که در زمان رسول خدا واجب و شایع بود من هر دو را حرام و نهی از آنها نمود هر کس عمل بآنها بنماید عقابش خواهم کرد و در بعض اخبار سنگسارش مینمایم - (چنانکه مسلم در ص ۴۶۷ جزء اول صحیح خود آورده) (و در احکام اسلام حکم رجم و سنگسار واجب بمامل متعه جانی دیده نشده است پس خلیفه هر چه گفته ؛ نیدانم) -

شیخ - فرمایشات شما صحیح است عرض کردم که در زمان رسول خدا ﷺ بسیاری از احکام در اول امر رایج بوده ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر در دستور بود ولی بعداً نسخ گردید.

داعی - چون مبنا و اساس دین قرآن مجید است لذا هر حکمی که در قرآن امر بآن شده ناسخ آنهم باید در قرآن و لسان خود خاتم الانبیاء ﷺ باشد بفرمائید در کجای قرآن این حکم نسخ شده.

شیخ - آیه ۶ از سوره ۲۳ (مؤمنون) ناسخ آنست که میفرماید الا علی ازواجهم او ماملکت ایمانهم فائهم غیر ملومین (۱).

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده ۱- زوجیت ۲- مالک شدن بملك یمین پس بدلیل همین آیه - متعه نسخ گردیده است.

داعی - در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمیباشد بلکه تأیید است جهت آنکه متعه هم در حکم زوجیت است و زن متعه هم زوجه حقیقی مرد است و اگر متعه زوجه حقیقی نبود خداوند در آیه مذکوره امر نمیفرمود حق المهر آنها را بدهیم.

علاوه بر این معنی سوره مؤمنون مکیه است و سوره نساء مدینه، محققاً مکی مقدم بر مدنی است پس چگونه این آیه ناسخ است در حالیکه مقدم بر آیه متعه میباشد روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده - فاعتبروا یا اولی الابصار!.

گذشته از آنکه اکابر از صحابه و تابعین حکم بعدم نسخ نموده اند مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبدالله انصاری و سلمة بن اکوع و ابی ذر غفاری و سبرة بن

اکابر صحابه و تابعین حتی  
مالك حکم بعدم نسخ متعه  
نموده اند

معبد و اکوع بن عبدالله الاسلمی و عمران بن حصین و غیرهم.

اکابر از علماء خودتان هم پیروی از صحابه حکم بعدم نسخ داده اند از قبیل جارالله زمخشری در تفسیر کشاف در موقعیکه نقل مینماید قول حبر امت عبدالله بن عباس

(۱) مگر بر جفتهایشان (که زنان شرعی آنها باشد) یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست.

را که گفته است آیه متعه از محکومات قرآن است ، گوید یعنی نسخ نگردیده است .  
ومالك بن انس (امام مالکیها) امر بمشروعیت وجواز متعه وعدم نسخ آن  
نموده است .

چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و برهان الدین حنفی در هدایه و ابن  
حجر عسقلانی در فتح الباری و دیگران قول و فتوای مالک را نقل نموده اند که در یکجا  
گفته است هو جائز لانه كان مباحاً مشروعاً واشتهر عن ابن عباس حلیتها و تبعه  
علی ذلك اکثر اهل الیمن و مکه من اصحابه (۱) .

و در جای دیگر گفته است هو جائز لانه كان مباحاً فیبقی الی ان ینظر  
ناسخه (۲) .

(معلوم میشود تا سال ۱۷۹ هجری که مالک از دنیا رفته دلائل بر نسخ متعه بر او  
ظاهر نگردیده بود و معلوم میشود آنچه ساخته شده از متأخرین است - برای تقویت قول  
خلیفه عمر) و اعظم مفسرین شما مانند زمشخری و بغوی و امام ثعلبی بر عقیده ابن عباس و  
کبار صحابه رفته و معتقد بحلیت و مباحیت متعه بودند .

شیخ - چون متعه شرائط زوجیت از قبیل ارث و طلاق و عدّه و نفقه را ندارد  
پس زوجه حقیقی نیست .

داعی - معلوم میشود روی نظر بدبینی توجه کامل  
بکتاب فقهیه شیعه ننموده اید و الا این اشکال را  
نمی نمودید چه آنکه میدیدید که تمام آثار

تمام آثار زوجیت برزن  
متعه مترتب است

زوجیت برزن متعه مترتب است مگر آنچه با دلیل خارج شود .

و دیگر آنکه متعه قسمی از نکاح مسلم است و صدق زوجیت بر او محقق است  
که برای سهولت و آسانی امت و جلو گیری از زنا بیعض از شرائط و تکلیفات آن فضلا  
ولطفاً تخفیف داده شده و اما راجع بشرائط : اولاً معلوم نیست که ارث از لوازم ثابتة

(۱) متعه جائز است برای آنکه مباح و مشروع میباشد و مشهور است از ابن عباس حلیت آن و  
مناجعت نموده اند او را بیشتر اهل یمن و مکه از اصحاب مالک عقیده بحلیت و مباح بودن متعه را .  
(۲) متعه جائز است برای آنکه مباح بوده است (زمان پیغمبر) و بحلیت و مباح بودن باقی  
است تا زمانی که نسخ او ظاهر شود .

زوجیت باشد چه بسیار زنان اند که با علاقه زوجیت ارث از شوهر نمبرند مانند زوجه  
کتابیه و ناشزه و قاتله زوج خود که با وجود صدق اسم زوجه از ارث ممنوع است .

ثانیاً ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم بطور قطع معلوم نیست چون فتاوی  
فقهاء درباره آنها مختلف است چنانچه فتاوی فقهاء شما هم در احکام مختلف است .

ثالثاً اجماع امامیه بر آنست که زن متعه هم باید عدّه نگهدارد و اقل مدت  
عدّه را چهل و پنج روز مقرر داشته اند و اگر شوهر او بمیرد باید عدّه وفات که چهار  
ماه و ده روز است نگهدارد خواه مدخوله باشد یا غیر مدخوله یا نائسه باشد یا غیر نائسه .  
رابعاً حق النفقه جز محتمی لوازم زوجیت نیست چه بسا زنانیکه در علاقه زوجیت  
هستند و از حق النفقه محروم اند مانند ناشزه و کتابیه و قاتله زوج خود .

خامساً تمامیت مدت البتة طلاق او میباشد و همچنین بذام مدت نمودن زوج در بین  
مدت نیز طلاق او میباشد .

پس این شرایطی که فرمودید هیچکدام موضوعیت ندارد چنانچه نابغه البشر  
علامه حلی حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال الدین قدس سره القدروسی که از مفاخر  
علمای شیعه است در مقابله با علمای بزرگ شما همین دلائل را بر رد گفتار آنها بنحو  
آتم و اکمل تفصیلاً شرح داده که دعا گو جهت ضیق وقت باختصار کوشیدم (هر کس طالب  
تفصیل کلام و تحقیق بیان است مراجعه کند بکتاب مباحثات سنیه و معارضات نصیریّه  
و سایر مؤلفات آن مرحوم طاب ثراه) .

شیخ - از آیه شریفه گذشته احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خدا  
ﷺ حکم متعه نسخ گردیده است .

داعی - متمنی است بیان فرمائید حکم نسخ در کجا وارد گردیده .

شیخ - باختلاف نقل گردیده بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعضی اقوال  
روز فتح مکه و در بعضی روایات در حجة الوداع و بعضی گفتند در تبوک بوده و بعضی  
دیگر گفتند در عمره القضا حکم نسخ نازل آمده .

داعی - همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض

در اخبار دلالت کامله دارد بر عدم ورود چنین حکمی و چگونه ممکن است بچنین اخباری وثوق

پیدا نمود علاوه بر آنکه اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح سته و جمع بین الصحیحین و جمع بین الصحاح الستة و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه که عدم منسوخیت آنرا تا زمان خلافت عمر می‌رسانند.

و از همه دلائل واضحه‌تر همانست که شیوخ اکابر علماء خودتان نقل نموده اند قول

خود خلیفه عمر را که **متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما** اگر حکم

نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان آنحضرت بود بایستی خلیفه بگوید مطابق همان حکمی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده و آیه قرآن دلالت بر آن دارد هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ ممنوع مجرم را بجا آورد من عقابش مینمایم (قطعا برای اجراء و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثر تر بوده) تا آنکه بگوید دو متعه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده من حرام نمودم.

و اگر کلام شما حق باشد ناسخی در قرآن مجید آمده بود چگونه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و شاگردان مدرسه و مکتب آنحضرت مانند عبدالله بن عباس (حبر امت) و عمران بن حصین و ابی ذر غفاری و عبدالله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سلمة بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل بآن میکردند چنانچه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که بکتابهای آنها اهمیت میدهند ثبت و ضبط نموده‌اند که بعضی از آنها اشاره نمودیم و تمامی آنها دلالت واضحه دارد که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا دوره خلافت عمر اصحاب بآن عمل میکردند و میگفتند تا زمان وفات آنحضرت چیزی که دلالت بر منسوخیت حکم متعه باشد نشنیدیم فلذا عمل بآن میکردیم.

و صراحت باین معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند از ابی رجا

از عمران بن حصین نقل نموده که گفت:

**نزلت آیه المتعة فی کتاب الله و عملنا بهامع رسول الله فلم تنزل آیه بنسخها ولم ینه عنها النبی حتی مات (۱).**

و نیز در خبر عمران بن حصین که قبلاً بعرضتان رساندم صراحت دارد که نه در قرآن و نه در لسان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منع و نهی از متعه نگردیده. پس وقتی نسخ و منعی در کتاب و سنت نرسیده قطعاً متعه بمشروعیت خود باقی است الی الابد.

چنانچه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی در سنن خود که یکی از صحاح سته شما شمرده میشود و امام احمد بن حنبل در ص ۹۵ جزء دوم مسند و ابن اثیر در جامع الاصول باسناد عدیده نقل نموده‌اند که از عبدالله بن عمر بن الخطاب مرد شامی پرسید چه میگوئی در متعه نساء گفت البته حلال است گفت پدرت خلیفه نهی از آن نموده گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده اگر پدرم نهی نموده قطعاً امر پیغمبر مقدم است بر نهی پدرم و من مطیع امر رسول الله میباشم.

و اما راجع باخباری که فرمودید نقل گردیده گمان میکنم متأخرین از زمان صحابه و تابعین برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع نموده و انتشار دادند و الا مطلب بقدری واضح و آشکار است که احتیاج بتوضیح ورد ندارد که غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرمت آن در دست ندارند.

شیخ قول خلیفه عمر رضی الله عنه خود سند بزرگی است برای مسلمین که پیروی از آن بنمایند زیرا اگر خلیفه از رسول خدا نشنیده بود نقل نمی نمود ۱۹.

داعی - از يك عالم با فکر دقیق منصفی (روی محبت و علاقه مفروضه بخلیفه عمر) ابراز بچنین عبارتی بسیار بعید است برای اینست که در هر کاری فکر لازم است آقایان

(۱) آیه متعه در قرآن مجید نازل شد و ما بآن عمل میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و آیه ای نازل نگردید که حکم متعه را نسخ نماید و پیغمبر (ص) هم نهی از آن نمود تا وفات نمود.



قدری دقیق شوید روی بیان خود که میفرمائید قول خلیفه برای مسلمین سندیت دارد که پیروی از آن نمایند ما آنچه در کتب صحیحه معتبره خودتان سیر نمودیم حتی يك خبر هم ندیدیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد قول عمر بن الخطاب سندیت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکثره متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت بلاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام که بیعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم و تمام عترت و اهل بیت رسالت حکم بعدم نسخ داده اند.

واما اینکه فرمودید خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را شنیده بود بیان نمی نمود بسیار مورد اشکال است.

اولاً اگر خلیفه عمر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نسخی را شنیده بود می بایستی از زمان آنحضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد خصوصاً وقتی میدید که کبار از صحابه عمل بآن مینمودند بعنوان نهبی از منکر هم شده بایستی بمردم برساند که این عمل منسوخ است از ارتکاب آن خود داری نمائید چرا نرساند و نهبی از منکر نمود؟!.

ثانیاً هر حکمی که فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در امت شایع شد البته باید ناسخ آنها بوسیله خود آنحضرت شایع گردد چنانچه در علم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جائز نیست.

آیا عقلانی است حکمی که در تمام امت شایع گردیده نسخ آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بأحدی نفرماید مگر فقط بعمر تنها بفرماید عمر هم بأحدی نگوید تا آخر دوره خلافتش روی مخالفت شخص معینی سیاست حرمت آن را اعلام نماید؟.

آیا در مدتی که امت عمل باین حکم منسوخ (بقول شما) میکردند مسئول نبودند و عمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود.

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (بقول شما) که بمردم ابلاغ نموده

وامت عمل بآن میکردند جز رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا باو امر شده بامت برساند نرسانده (بقول شما) -جرمانه بعمر تنها گفته باشد عمر هم بأحدی نگفته مگر در آخر دوره خلافتش من عندی حکم بحرمت داده؟! و خلیفه ابی بکر هم که حتماً مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دوره خلافت خود جاو کبری از حکم منسوخ نموده باشد؟.

آیا این کلمه کفر نیست و معتقد بآن کافر نیست که بگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابلاغ احکام تسامح نموده و امت از روی جهالت و بی خبری عمل بحکم منسوخ می نمودند؟!.

ثالثاً اگر متعه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نسخ نشده و عمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن نسبت آن حکم را بآنحضرت بدهد و بگوید خودم از پیغمبر شنیدم که فرمود عقد متعه منسوخ است و بأحدی بآن عمل ننماید و اگر هر کس عمل بآن بنماید باید حد بخورد و یا سنگسار شود.

و قطعاً بااستناد بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله اثرش بیشتر ظاهر میشد در میان امت.

نه آنکه بگوید دو متعه که در زمان پیغمبر حلال و مشروع بوده من حرام نمودم و عمل کنندگان را عقاب یاسنگسار مینمایم.

آیا حلال و حرام و تعیین حد و حدود را باید پیغمبر مقرر دارد که اتصال با غیب عالم دارد یا خلیفه بر کزیده خلق این حق را دارد؟!.

هنوز نمیتوانم بفهمم و عقلم حکم نمیکند که عمر باچه برهان و دلیلی حلال خدا را حرام کرده و باچه جرأتی گفته انا احرمهما عجب آنکه خود رسول الله صلی الله علیه و آله در مواقع ابلاغ احکام نمی فرمود من حلال یا حرام نمودم هر وقت حکمی را ابلاغ مینمود می فرمود خدای متعال بمن امر فرموده بشما ابلاغ نمایم ولی خلیفه عمر با کمال جرأت و صراحت میکوید متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعقاب علیهما؟! فاعتبروا یا اولی الابصار.

مجتهد میتواند تغییر احکام دهد ؟

شیخ - لابد آقا میدانید که عدّه‌ای از محققین علماء ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر ﷺ در احکام شرعی مجتهد بوده است لذا مجتهد دیگر میتواند اجتهاداً مخالفت با امر اولی نموده حکمی را که حلال بوده حرام و یا حرام را حلال نماید بهمین جهت خلیفه عمر رضی الله عنه فرمود انا احرّمهما !!! .

داعی - هیچ انتظار نداشتم که آقایان برای اثبات يك غلطی مرتکب غلطیهای دیگر شوید شمارا بخدا اجتهاد در مقابل نص معقول است آیا سزاوار عقل است که رسول اکرم را آنقدر پست و خلیفه عمر را بقدری بالا ببرید که مانند دو مجتهد برابر هم قرار دهید آیا این بیان شما غلو برخلاف صریح آیات قرآن نمی باشد که ناچار باضیق وقت بیعض از آن آیات اشاره مینمایم در آیه ۱۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً فرماید قل ما یكون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی (۱) .

جائیکه رسول اکرم ﷺ نتواند بمیل و اراده خود تغییر و تبدیلی در احکام بدون نزول وحی بدهد خلیفه عمر که بکلی از دستکاه وحی بیگانه بوده است چگونه میتواند تصرف در احکام نموده حلال خدا را حرام نماید - در آیه ۴ سوره ۵۳ (نجم) فرماید وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (۲) .

و آیه ۸ سوره ۴۶ (احقاف) که فرماید قل ما کنتم بدعاً من الرسل وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی (۳) .

دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر پس عمر و غیر عمر هرگز چنین حقی نداشته اند که تصرف در احکام نموده و جلال خدا را احزام نمایند .

(۱) بگو با آنها مرا خردند که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم من پیروی نیکنم مگر آنچه وحی میشود من .

(۲) هرگز بخواهی نفس سخن نکوید و گفتار او هیچ غیر وحی خدا نیست .

(۳) بگو (ای پیغمبر) بامث من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم که تازه در جهان آوازه رسالت بلند کرده باشم و نبدانم که با من و شما عاقبت چه میکنند من پیروی نیکنم مگر آنچه من وحی میشود .

شیخ - قطعاً خلیفه عمر رضی الله عنه خیر و صلاح اجتماع را در آن دیده که نسخ حکم را بیان نماید زیرا همین امروز دیده میشود مردمانی برای لذت يك ساعت یا يك ماه یا یکسال زنی را متعه مینمایند و بعد حامله یا شیر حامله رها میکنند و همین عمل سبب شیوع فحشاء میشود .

داعی - بیخشد آقا این بیان شما خیلی مضحك و موجب تعجب است زیرا عمل دسته ای از مردمان شهوت پرست لا ابالی را در حرام و حلال احکام دخالت میدهید .

اگر عملیات مردم شهوت پرست لا ابالی سبب شود که حلالی حرام گردد باید عقد دائم هم حرام شود برای آنکه غالباً دیده شده است اشخاصی برای وجهت یا مال یا جهت دیگر دختران نجیبه‌ای را عقد دائم نموده بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست گذارده و رفته اند پس باید گفت چون افرادی عامل چنین عملی میشوند پس عقد ازدواج اصلاً غلط میباشد .

باید در مردم ترزیق دیانت نمود و آنها را آشنا بوظائف دینی نمود وقتی شخص متدین شد و دید قدرت و توانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی خواهد برود مطابق دستور شرع انور می خواهد زنی را متعه و بعقد اقطاع در تصرف خود آورد اول در پی تحقیق شرائط متعه میرود چه آنکه میداند برای هر حکمی شرائطی می باشد اول باید تحصیل شرائط نمود آنگاه در پی عمل رفت .

فلذا در وقت قرار داد بقدری مهر برای زن قرار میدهد که زن بتواند بعد از تمام شدن متعه در دوره عدّه خود که حدّ اقل چهل و پنج روز است راحت زندگی نماید .

دیگر آنکه بعد از قمار که در تمام مدت عدّه مراقب زن باشد که اگر حامله شده است چون بیچه از آن اوست از مادر نگهداری کند تا بعد از ولادت بیچه خود برسد و اگر مردمانی رعایت این شرائط را ننمایند دلیل بر این نیست که آقایان ساده دل بی فکر حکم مسلم حلالی را نسخ شده فرض نمایند .

علاوه اگر هم فرمایش شما صحیح باشد قطعاً صلاح حال اجتماع را خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از عمر بهتر میدانستند چرا برای خیر جامعه آنها را منع نکردند. و اگر پیغمبر نهی نکرده خلیفه و امام و حجة منصوص هم نمی تواند روی صلاح بینی حلال خدا را حرام نماید باستناد آنکه صلاح اجتماع در این بوده که مردم متعه نمایند.

**منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا گردیده**

اگر خوب دقت کنید حکم متعه سبب شیوع فحشاء نیست بلکه منع از متعه شیوع فحشاء آورده برای آنکه زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دائم برای آنها فراهم نیست و متعه هم حسب الامر خلیفه عمر حرام بلکه گناه بزرگ است جلوی شهوت و هوای نفس را هم نمیتواند بگیرند چه میکنند ناچار بعمل ناشایسته زنا مشغول میشوند.

و در هر قومی که عمل زنا شایع و متداول گردید پرده های حرمتها دریده توأمیس بشریت متزلزل و امراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاک و شانکر و غیره فراوان میشود خانواده ها از هم پاشیده و بیچاره میشوند.

چنانچه امام احمد ثعلبی و طبری در تفسیر خود و امام احمد بن حنبل در مسند ذیل آیه متعه مسنداً نقل نموده اند از امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام که فرمود:

**لولا ان عمر نهى عن المتعه مازنى الاشقى (۱).**

و نیز ابن جریر و عمرو بن دینار از عبدالله بن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت **ما كانت المتعة الا رحمة من الله بها امة محمد لولا نهيه (ای عمر) عنها ما احتاج الى الزنى الاشقى (۲).**

پس بنا برموده اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سبب شیوع زنا منع از متعه بوده نه عمل بمتعه پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند بوسیله پیغمبر عظیم الشان

(۱) اگر عمر متعه را نهی ننمود زنا نمی کرد (در اسلام) مگر قلیلی از مردم.  
(۲) متعه رحمتی بود از جانب خداوند برای امت (مس) و اگر عمر منع و نهی از آن نیکرد محتاج بزنا نمیشدند مگر قلیلی از مردم. و در بعض اخبار عوض شقی شقی ثبت شده یعنی زنا نیکردند مگر مردمان شقی.

بجامعه ای ابلاغ گردیده بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و میباشد الی یوم القیمة. حرف در اینجا بسیار است شواهد بر بطلان این عقیده (که متعتان حرام است) بی شمار که مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل را ندارد.

علاوه صحبت ما در این موضوع نبود بلکه غرض دعا گو از نقل این حکم بنا بر تقاضای شما شاهدهی بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودید چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر شایع و بعدها باحدیث مجعوله بر خلاف جلوه نماید.

خواستم بدانید همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند حکم محکم خمس و دو حکم محکم متعه را که باتفاق فریقین (شیعه و سنی) از زمان خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عمرو بن حرث چنانچه جابر روایت مینماید بیک جمله گفتار او بدون دلیل و برهان نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال ملیونها نفر از مسلمین بدون دلیل روی عادت تبعاً للاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار مینمایند با اینکه دلائل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبره خودشان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنوز موجود است. !!

مع ذلك عاملین باین احکام ثابت را که دلیلی بر نسخش نیست اهل بدعت و ضلالت میشمارند.

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی ماند که اسلام و ایمان جناب ابوطالب را هم که در زمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صدر اسلام شایع و مورد احترام امت بوده بجعل حدیث ضحاح منعکس جلوه دهند و مردم بی فکر هم روی عادت و تقلید بدون تحقیق حق و حقیقت را زیر پا گذارده محو بنمایند.

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای اهل بینش و دانش همین مقدار از ادله کافیه و بر اهل بصیرت واضح است که دلائل بر ایمان آنجناب بسی بسیار است که ما اختصاراً بهمین جا مطلب را ختم میکنیم.

والا خوارج و نواصب و امویها و پیروان آنها از جهت عداوت با امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

اگر جناب ابوطالب فرضاً زنده گردد و از لسان خودش کلمتین شهادتین را بشنوند باز تأویلات بارده نموده و حمل بر معانی دیگر مینمایند.

هر يك از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستید مراجعه کنید بکتاب معتبره اکابر علمای خودشان از قبیل جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و محمد بن اسحاق و ابن سعد و ابن قتیبه و واقندی و امام موصلی و شوکانی و امام تلمسانی و امام قرطبی و علامه برزنجی و علی اجهوری و امام شعرانی و امام سجمی و ابوجعفر اسکافی غیرهم که معترف و معتقد باسلام و ایمان عم و ابوبن رسول خدا ﷺ بوده و غالباً رساله های مستقلی در این باب نوشته اند.

خلاصه از آنچه عرض شد معلوم گردید که از حیث نسب و نژاد پاک نورانی و جسمانی علی عليه السلام ممتاز و احدی از صحابه کبار بمقام مقدس آنحضرت نمیرسد.

**لقد ظهرت فماتخفي علي احد الاعلى اكمة لا يعرف القمر (۱)**

و خصیصه دیگری که علی عليه السلام بآن ممتاز است محل و مکان ولادت است که احدی از خلائق از انبیاء عظام و اوصیاء گرام تا امم صالحه آنهامین

**مولد علی عليه السلام در خانه کعبه بوده**

آدم إلى الخاتم باین خصیصه عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبه نورانیت در خلقت ممتاز بوده است از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این امتیاز آنحضرت منفرد بوده است چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانه کعبه بوده است.

موقع ولادت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و عليه السلام در بیت المقدس ندای غیبی مریم طاهره مادر او را از مسجد خارج کرد که **اخرجی عن البیت فان هذہ بیت العبادۃ لایبیت الولاۃ (۲)**.

(۱) هر آینه بتحقیق ظاهر و آشکار است بطوری که بر هیچکس مخفی و پوشیده نیست مگر کور مادرزادی که نه ماه و نیمند و نه میشناسد.  
(۲) بیرون روادخانه «بیت المقدس» زیرا که اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت و زاییدن.

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی عليه السلام نزدیک شد مادرش فاطمه بنت اسد را بداخل خانه کعبه دعوت نمودند.

آنهم نه تصادفاً مثل زنی که در مسجد باشد دفعتاً وضع حملش گردد بلکه بعنوان دعوت رسمی او را بدرون خانه در بسته بردند.

بعضی بی خبران گمان میکنند فاطمه در مسجد بوده درد میخاض او را گرفته نتوانسته خارج شود ناچار در مسجد وضع حملش شده.

در صورتیکه این قسم نبوده فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده بمسجد الحرام

رفته درد میخاض او را گرفته در مستجار کعبه مشغول بدعا شده بدر گاه با عظمت پروردگار

متعال نالید که خداوند ابعزت و جلال خود این درد میخاض را بر من آسان گردان یک

مرتبه دیوار خانه کعبه (که در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته درب او که مساوی

با زمین و همیشه بسته و مقفل بوده مگر در موسم خاص بازمی نمودند) شکافته و با درب بسته

باز (چه هر دو در خبر رسیده) و ندائی برخاست یا فاطمه ادخلی البیت فاطمه داخل

شو در خانه - در حضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند فاطمه داخل خانه شد

در و دیوار بحالت اولیه بر گشت موجب تعجب همه گردید جناب عباس حاضر بود وقتی

این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابوطالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان

بود فوراً آمدند آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه ظاهراً بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند در تمام

خانههای مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می نمودند روز سوم همان محلی که

داخل شده بود باز شد فاطمه بیرون آمد مردم هجوم آوردند دیدند ماه پاره پسری روی

دست او دیده ها را خیره نمود.

اسد الله در وجود آمد \* در پس پرده هر چه بود آمد

این خصیصه و امتیاز برای علی عليه السلام ماند که مولد او خانه کعبه بوده آنهم بادعوت

مخصوصی که مادرش را بخانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) میباشد که قبلاً و بعداً احدی بچنین خصیصه نائل نگردیده .

چنانچه حاکم در مستدرک و نورالدین بن صباغ مالکی در فصل اول ص ۱۴ فصول المهمه گویند :

ولم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه وهی فضیلة خصه الله تعالی بها جلالاته و اعلاؤه لمرتبه و اظهاراً لتکریمه (۱) .

نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب  
خصیصه دیگری که در این موضوع برای علی علیه السلام پیش آمد نمود و مزید بر شرافت آنحضرت صلی الله علیه و آله گردید موضوع نام گذاری آن بزرگوار است از غیب عالم .

شیخ - بیان غریبی فرمودید مگر ابوطالب پیغمبر بوده که باو وحی شود اسم بچه را علی بگذار قطعاً این بیان شما از شایعاتی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده اند و الا راهی ندارد که خداوند دستور دهد نام بچه را علی بگذارید علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و اراده خود بر آنجناب گذاردند ربطی بعالم غیب ندارد .

داعی - در بیان داعی ابداً امر غریبی نبوده که اسباب تعجب شما گردید قطعاً تأمل شما از اثر عدم توجه بمقام ولایت بوده و چون چند جمله مخلوط بهم بیان نمودید ناچارم جملات را از هم تفکیک نموده جواب هر یک را علیحدّه عرض نمایم .  
اولاً شما تصور مینمائید بچه را پس از ولادت نام گذاری نموده اند و حال آنکه اینطور نیست در تمام کتب آسمانی نام محمد و علی علیهما الصلاة والسلام را بعنوان نبوت و امامت ذکر نموده اند چه آنکه نام محمد و علی علیهما الصلاة والسلام را پروردگار متعال

(۱) پیش از علی احمد در خانه کعبه متولد نشد مگر خود او که این فضیلتی است خدا داده که استثناء از جمیع افراد بشر اختصاص بآن حضرت داده است تارتبه بلند او را مردم بشناسند و از آن تجلیل و تکریم نمایند .

هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمان ها و ابواب جنت و عرش حقتعالی ثبت نموده اند اختصاص بزمان جناب ابوطالب ندارد .

شیخ - آیا این بیان شما غلو نیست که علی کرم الله وجهه را آنقدر بالا ببرید که نام او را توأم بانام پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله قبل از خلقت خلایق ثبت در ملکوت نمائید و حال آنکه نام پیغمبر مانند وجودش مافوق همه و قرینی برای او نمیباشد و همین قبیل بیانات آقایان است که سبب گردیده در اذان و اقامه بفتوای فقهای شما نام علی را وجوباً بعد از نام پیغمبر بیاورند .

داعی - (باتمسّم) خیر آقا این بیان داعی ابداً ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارک را در ملکوت اعلا ثبت نمودم که بداعی نسبت بدهید بلکه خدای متعال امر بثبت نام آنحضرت توأم بانام خود و پیغمبرش صلی الله علیه و آله نموده چنانچه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده .

شیخ - عجب است مرتبه غلورا بالاتر بردید که نام علی را قرین نام خداوند جل و علا قرار دادید ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمائید .

داعی - محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود ضمن ترجمه حالات علی علیه السلام و محمد بن یوسف کنجی شافعی ضمن باب ۶۲ کفایت الطالب و حافظ ابو نعیم

نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت گردید

در حلیة الاولیاء و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۳۸ ینایع الموده (چاپ اسلامبول) ضمن باب ۵۶ حدیث ۵۲ نقل از ذخایر العقبی امام الحرم الشریف احمد بن عبدالله طبری شافعی همگی مسنداً از ابوهریره (بمختصر کم و زیادی در بعض کلمات و ألفاظ) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مکتوب علی ساق العرش لاله الا الله وحده لا شریک له و محمد عبدي و رسولی ایدته بعلی بن ایطالب (۱) .

(۱) بر ساق عرش این کلمات مقسمه نوشته شده که نیست خدای مگر ذات ذوالجلال باقی که یگانه ای است بلا شریک و معمد بنده و رسول من است که تایید نمودم او را بعلی بن ایطالب (علیه السلام) .

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۰ جلد اول خصائص الکبری و در تفسیر در المنثور اوائیل سوره بنی اسرائیل نقل از ابن عدی و ابن عساکر از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است **لا اله الا الله محمد رسول الله (ص) ایدته بعلی**.

و نیز در ص ۲۰۷ ینایع نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم از سیره ملا آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج که بملکوت اعلا مرا بردند نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوباً محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به (۱).

و نیز در ص ۲۳۴ ینایع حدیث ۱۹ از کتاب السبعین امام الحرم نقل از مناقب فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و میر سید علی همدانی شافعی در مودت ششم از موده القریب دوحیث و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی شافعی در مناقب همگی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام (۲).

حدیث زیبای دیگری بیاد آمد مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد که میر سید علی فقیه شافعی در مودت هشتم از موده القریب نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در چهار محل اسم تورا با اسم خودم توأم دیدم.

۱- در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن یافتم **لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی وزیره (۳)**.

۲- بسدره المنتهی که رسیدم دیدم ثبت شده اتی **انا الله لا اله الا انا وحدی و محمد صفوئی من خلقتی ایدته بعلی وزیره و نصرته به (۴)**.

(۱) نظر نمودم بطرف راست ساق عرش دیدم نوشته شده است محمد (ص) رسول خداست تأیید و یاری نمودم او را بوجود علی (عنه السلام).

(۲) نوشته شده است بر در بهشت لا اله الا الله محمد رسول خدا علی ولی خدا و برادر رسول خدا بوده بیش از آنکه خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال.

(۳) لا اله الا الله محمد (ص) رسول خدا است تأیید نمودم او را علی وزیر او.

(۴) بدرستی که من خدای هستم که غیر از من خدای یگانه ای نیست محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمودم او را علی وزیر او.

۳- وقتی بعرش رب العالمین رسیدم دیدم بر قوائم آن نوشته شده است **انی انا الله لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقتی ایدته بعلی وزیره و نصرته به (۱)**.

۴- وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت نوشته شده **لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقتی ایدته بعلی وزیره و نصرته به (۲)**.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان: شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۳ ینایع الموده نقل از حافظ ابو نعیم اصفهانی و محمد بن جریر در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از ابن عباس (جبرامت) و ابو هریره آورده اند که آیه ۶۴ سوره ۸ (انفال) **هو الذی ایدک بنصره (۳)**.

در باره علی علیه السلام آمده آنگاه گویند رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **رایت مکتوباً علی العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبیدی و رسولی ایدته و نصرته بعلی بن ابیطالب (۴)**.

آنگاه چند حدیث دیگر از همین قبیل از کتاب شفاء و مناقب نقل مینمایند تا بر شما معلوم گردد نام گذاری محمد و علی علیهما الصلاة والسلام ربطی بمانند دارد بلکه از جانب پروردگار متعال بوده است.

و نیز امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۴ ینایع از فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره ۲ (بقره) **فلتقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم (۵)**.

(۱) بدرستی که من خدای هستم که غیر از من خدای نیست محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمودم او را علی وزیر او.

(۲) نیست خدای مگر ذات یگانه من و محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمودم او را علی وزیر او.

(۳) خدای تعالی است که بنصرت خود و یاری مؤمنان تورا مؤید و منصور گردانید.

(۴) دیدم بر عرش نوشته شده است نیست خدای مگر خدای یگانه ای که شریک ندارد و محمد بنده و رسول من است تأیید و یاری نمودم او را علی بن ابیطالب (ع).

(۵) پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن او گردید زیرا خدا مهربان و توبه پذیر است.

از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده اند که گفت سؤال کردند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن کلماتی که آدم علیه السلام بآن تلقی نموده و سبب قبولی توبه اش گردید فرمود **سئله بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین فتاب علیه و غفر له (۱)** .  
کمان میکنم برای جواب و رفع اشکال اولی شما بهمین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر در نزد علماء شیعه) کافی باشد .

و اما در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابوطالب هم باز اشتباه نمودید چه آنکه خود میدانید برای وحی و إلهام مراتبی میباشد (و اینک وقت بیان آن مراتب نمیباشد) که اختصاص بمقام نبوت تنها ندارد زیرا که میتوان گفت وحی در لغت عبارت است از آگاهی پنهان و با سرعت خاصی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد .

چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و إلهام غریزی قرار گرفته مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران .

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند باو وحی نموده بصراحت آیه ۷۰ سوره ۱۶ (نحل) که میفرماید **و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال یوتاً و من الشجر و مما یرشون (۲)** .

آیا تصور مینمائید تو خابذ (یا بنظر صاحب تیسیر بو خابذ) مادر حضرت موسی علیه السلام پیغمبر بوده که در آیه ۶ سوره ۲۸ (قصص) صریحاً بطریق وحی دو امر و دو نهی باو میکند و دو خبر و دو بشارت میدهد که **و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لاتخافی و لاتحزنی انا رادوه الیک و جااعوه من المرسلین (۳)** .

(۱) سؤال نمود خدا را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) پس پذیرفت بر او توبه او را و آمرزید و عفو نمود او را .

(۲) خدا بزنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای بلند منزل گیرند .

(۳) بمادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیرده چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی او را بدریا افکن و هرگز مترس و معزوم نباش که ما او را بتو باز آوریم و هم از پیغمبران مرسلش گردانیم .

علاوه بر این معانی دستور و امر پروردگار متعال برای راهنمایی بشر حتماً نباید بطریق وحی باشد (اگر هم باشد مانعی ندارد چنانچه اشاره شد) بلکه گاهی بندائی راهنمایی مینماید بندگان خود را چنانچه مکرر ظاهر گردیده و در قرآن مجید و سند محکم آسمانی خبر داده از جمله در آیه ۲۴ سوره ۱۹ (مریم) خبر از راهنمایی مریم میدهد که **فنادیها من تحتها ألا تحزنی قد جعل ربک تحنک سریاً و هزی الیک بجزع النخلة تساقط علیک رطبا جنیاً فکلی و اشربی و قری عینا فاما ترین من البشر احداً فذولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیاً (۱)** .

پس همان قسمیکه بوسیله وحی ویا ندای منادی حیوانی مانند زنبور عسل و انسانی مانند نو خابذ مادر حضرت موسی علیه السلام و مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام را که پیغمبر نبودند راهنمایی نموده است جناب ابوطالب را هم برای تام گذاری فرزندش راهنمایی نموده .

و احدى نگفته جناب ابوطالب پیغمبر بوده ویا بر او نزول وحی شد بلکه بوسیله ندای آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نام گذاری طفل جدید الولاده موجود بوده راهنمایی شده چنانچه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند .  
شیخ - در کجا علماء ما چنین خبری را داده اند .

داعی - در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم .

میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودت هشتم از مودة القربی نقل از عباس بن عبد المطلب که سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۶ ینابیح الموده

**نزول لوح بر ابوطالب  
جهة نامگذاری علی علیه السلام**

آورده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷ بعد از صد باب از کفایت الطالب بمختصر

(۱) (روح القدس با فرزندش عیسی) از زیر درخت او را ندا کرد همگین مباش که خدای تواز زبر قدم توجشته آبی جاری کرده ای مریم شاخ درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرود یزد پس از این رطب تناول کن و از این چشته آب بیاشام و چشم خود بیسی روشن دار و هر کس از مردمان یمنی (باشاره) باو بگو که من برای خدا نذر روزه سکوت کرده ام که با هیچکس سخن نگویم .

اختلافی در الفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی علیه السلام از مادرش فاطمه متولد شد فاطمه نام پدرش اُسدر را بر او گذارد جناب ابوطالب از آن اسم راضی نبود فرمود فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابوقیس (بعضی گفتند فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم شاید ما را خیر بدهد از اسمی برای این بچه چون شب شد هر دو بکوه ابوقیس (یا مسجد الحرام) رفتند بدعا مشغول شدند جناب ابوطالب دعای خود را یشمعی انشاد نمود و گفت .

يارب هذا (ياذا) الفسق الدجى والقمر (والفلق) المبتلج المضى  
بين لنا من (عن) امرك الخفى (المضى) ماذا ترى فى اسم ذا الصبى  
(لما تسمى لذاك الصبى (۱)

در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد ابوطالب سر بلند نمود لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته اند لوح را بر گرفت و بر سینه خود چسباند دید این اشعار ثبت است .

خصمتما بالولد الزكى  
واسمه من قاهر العلى  
والطاهر المنتخب الرضى  
على اشتق من العلى (۲)  
کنجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده که ندائی برخاست و این دو شعر را در جواب ابوطالب گفت :

يا اهل بيت المصطفى النبى  
ان اسمه من شامخ العلى  
خصتم بالولد الزكى  
على اشتق من العلى (۳)  
فسر ابوطالب سرورا عظيما وخر ساجدا لله تبارك وتعالى (۴)

- (۱) ای پروردگار ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده آشکار کن برای ما از خزانه اسرار غیب خود اسم این نوزاد را (چه بگذاریم) .
- (۲) اختصاص نام شما را بفرزند (نوزاد) پاک و پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نهایت از او راضی هستم . و اسم او از جانب خدای علی - علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی میباشد .
- (۳) ای خاندان رسالت و اهل بیت پیغمبر برگزیده مخصوص گردانیدم شما را باین نوزاد پاک و پاکیزه بدرستی که اسم او در کتب اشرار خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته .
- (۴) جناب ابوطالب که موفق بدارد سعادت این اشعار شد از شدت خوشحالی و سرور بسجده افتاد و حضرت باو یتعالی را شکر گذار گردید .

آنگاه ده شتر بشکرانه این امر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشم بآن لوح بر قریش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجاج با عبدالله زبیر مقفود شد .

( این خبر هم مؤید خبر ها و دلایل قبل است که جناب ابوطالب همیشه موحد بوده فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم مینماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می بیند بخاک افتاده و خدا را سجده مینماید آیا چنین شخصی را که بوصول نعمت تازه بخاک افتاده و خدا را سجده میکند میتوان مشرک خواند پناه بخدا میبریم از عناد و تعصب جاهلانه ! )

و اما اینکه فرمودید بفتوای فقهاء شیعه نام علی علیه السلام و جواباً در اذان و اقامه وارد است قطعاً عمداً سهو نمودید خوب بود برای نمونه يك فتوا نشان

نام علی جزء اذان و اقامه نیست

دهید که نام آنحضرت جزء اذان و اقامه است و حال آنکه باتفاق تمام فقهاء شیعه که در کتب استدلالیه و رسائل عملیه بیان نموده اند شهادت بر ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جزء اذان نیست و بقصد جزئیت گفتن در اذان و اقامه حرامست و اگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آنحضرت علاوه بر آنکه فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن بقصد تیمن و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه بقصد جزء بودن مطلوب و مستحسن است نام علی علیه السلام را ببرند - چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی علیه السلام را برده چنانچه عرض شد پس آقایان بی جهت هو و جنجال مینمائید .

بس است بر کردیم بر سر مطلب که اگر آقایان محترم با نظر وقت بنگرید خواهید دید که از جهت ثراد و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام نبوده است .

و اما موضوع ثانی که زهد و ورع و تقوی باشد خصیصه ایست برای آنحضرت که احدی نتواند

در زهد و تقوای علی علیه السلام

در عالم با او برابری نماید .



چون باجماع امت از دوست و دشمن بعد از رسول خدا ﷺ ازهد و اورع و اتقاي  
از امير المؤمنين عليه السلام دیده نشده چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه  
شافعی در مطالب السؤل نقل مینمایند از عمر بن عبدالعزیز اموی معروف که در ترمذ  
سر آمد اهل زمان خود بوده که گفت ما علمنا احداً كان في هذه الامة بعد النبي  
(ص) ازهد من علي بن ابيطالب عليه السلام (۱).

ملا علی قوشچی با تمام تعصبی که دارد در غالب مندرجات کتابش گوید عقول  
عقلاء در باره علی عليه السلام مبهوت است زیرا که قلم کشید بر گذشتگان و آیندگان  
و در شرح تجرید گوید شنیدن حالات علی و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر  
گرداند.

خبر عبدالله رافع  
از جمله عبدالله رافع نقل مینماید که گفت روزی  
رقم بخانه امیرالمؤمنین عليه السلام وقت افطار بود  
کیسه سر بهری برای آنحضرت آوردند وقتی باز نمود دیدم در میان کیسه آرد پر  
سبوسی است که پوستهای آن رانگرفته بودند سه کف از آن در دهان مبارک ریخت و جرعه  
آبی در بالای آن نوشید و شکر خدا نمود عرض کردم یا اباالحسن چرا سر آبان را  
مهر نموده ای فرمود برای آنکه حسنین (علیهم السلام) بمن مهربانند مبادا روغن زیت  
یا شیرینی در او داخل نمایند و نفس علی از خوردنش لذت ببرد.  
( بدیهی است استرسال نفس در لذائذ مباحه دنیویه رفته رفته موجب طغیان و  
سرکشی میشود و آدمی را از یاد خدا باز میدارد ).

بهین جهت علی عليه السلام جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذه میگرفت تا مطلوب  
نفس نگیرد.

و سلیمان بلخی در باب ۵۱ ینابیع این خبر را از اخنف بن قیس نقل نموده

خبر سوید بن غفله و نیز شیخ در ینابیع الموده و محمد بن طلحه

شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در

(۱) ما ندیدیم در این امت احدی را بعد از پیغمبر که زاهدتر باشد از علی بن ابيطالب  
عليه السلام.

مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده اند که گفت روزی خدمت  
امیر المؤمنین مشرف شدم دیدم ظرف شیر ترشیده ای که بوی ترشیدگی او به مشام  
من میرسید در مقابل آنحضرت گذارده و قرص نان جو خشکیده پر سبوسی در دست  
مبارکش است و بقدری آن نان خشک بود که شکسته نمیشد حضرت بازانوی  
مبارک آن را میشکست و در همان شیر ترشیده نرم میکرد و میل میفرمود بمن هم  
تعارف کرد عرض کردم روزه هستم فرمود شنیدم از حبیب رسول خدا ﷺ که هر  
کس روزه باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی  
باو بخوراند.

سوید گوید دلم بحال علی عليه السلام سوخت فضا خادمه آنحضرت نزدیک من بود  
گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیکیری و نان میپزی گفت بخدا قسم خودش  
امر فرمود سبوش را نکیرم.

حضرت فرمود بفضه چه میگفتی عرض کردم باو گفتم چرا سبوس آرد را نمیگیرد.  
فرمود پند و مادرم فدای رسول الله باد که سبوس طعامش را نمیکرفت و از نان کندم  
سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت (یعنی من تأسی بر رسول خدا نمودم).

موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی قتیبه شافعی  
حلوا نخوردن علی عليه السلام

در مناقب خود نقل مینمایند که روزی در دوره  
خلافت ظاهری برای علی عليه السلام حلوای شیرینی آوردند با انگشت مبارک قدری از آن  
هلوا برداشت و بو نمود فرمود چه رنگ زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی علی از طعم  
او خبر ندارد (کنایه از آنکه تا بحال حلوا نخورده ام) عرض کردند یا علی مگر حلوا بر شما  
حرام است فرمودند حلال خدا حرام نمیشود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را  
سیر نمایم در حالتیکه اطراف مملکت شکمهای گرسنه باشند.

آیت بطنانا و حول الحجاز بطون غرثی و اکباد حراء و کیف ارضی

بان اسمی امیرالمؤمنین ولا اشار کهم فی خشونة العمر و شدائد الضر و

## البوی (۱).

و نیز خوارزمی از عدی بن ثابت نقل میکند که روزی جهت آنحضرت فالوده آوردند جلو نفس را گرفت و میل نفرمود.

اینها نمونه‌ای از طرز خوراک آنحضرت بود گاهی سیر که و گاهی نمک و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل مینمود و هیچگاه دو نوع خورشت در یک سفره نمیگذارد.

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری که بنیست عبدالرحمن بن ملجم مرادی ضربت شهادت خورد افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود در سر سفره برای آنحضرت نان و شیر و نمک گذارده بودند با کمال علاقه‌ای که بدخترش ام کلثوم داشت متغیر شد فرمود ندیده بودم دختری پیدرش جفا کند مانند تو. ام کلثوم عرض کرد بابا چه جفائی کرده‌ام؟ فرمود کدام وقت دیده‌ای که بابای تو در یک سفره دو نوع خورشت بگذارد امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتند چند لقمه نان با نمک میل نمود آنگاه فرمود

## فی حلال الدنيا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب (۲).

در لباس و پوشش علی علیه السلام و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی قیمت بوده که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و امام احمد بن حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران از علماء خودتان نوشته‌اند و کان علیه ازار غلیظ اشترای بخمنما دراهم (۳). تا آنجا که ممکن بود لباس را وصله می نمود وصله‌ها غالباً از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آنحضرت از لیف خرما بود و عهد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نوشته‌اند که حضرت علی علیه السلام آنقدر وصله بلباس

(۱) من باشکم سیر بخوابم و حال آنکه در اطراف حجاز شکمهای فرسوده و جگرهای کداخته باشد چگونه من راضی باشم که اسم من امیر المؤمنین باشد ولی در بلایا و شدائد و سختیهای یک مؤمنین نیاشم.

(۲) در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب میباشد.

(۳) لباس آن حضرت از پارچه درشت بود که پنج درهم خریداری نموده بود.

زده بود که پسر عمش عبدالله بن عباس در دوره خلافت و ریاست ظاهری آنحضرت دلتنگ شد حضرت فرمودند لقد رقت مرفعة حتی استحييت من راقعها ما لعلى من زينة الدنيا كيف نفرح بلذة تفنى و نعیم لا یبقی (۱).

دیگری ایراد گرفت بآن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست شما جامعه وصله دار میپوشید که مورد اهانت اعادی قرار گیرید حضرت فرمودند این جامعه ای است که دل را خاشع میگرداند و کبر را از انسان دور مینماید و مؤمن بآن اقتداء می کند.

و نیز محمد بن طلحه در مطالب السؤل و خوارزمی در مناقب و ابن اثیر در کامل و سلیمان بلخی در ینایع الموده آورده اند که لباس علی علیه السلام و غلامش یکسان بوده هر جامه ای که میخرید دو ثوب و یک شکل و یک قیمت بود یکی را خود میپوشید و دیگری را بغلام خود قنبر میداد.

اینها بود مختصری از وضع خوراک و پوشاک علی علیه السلام که علماء خودتان هم ثبت نموده اند و داعی باقتضای وقت مجلس باختصار کوشیدم. و الا شرح حالات آن حضرت مجیر العقول میباشد.

آنحضرت نان جو خشکیده میخورد ولی نان گندم و شکر و عسل و خرما بقفراه و یتیمان و ینوایان میخورانید خود لباس وصله دار میپوشید ولی لباسهای زیبا به یتیمان و بیوه زنان میپوشانید.

بس است در اثبات زهد و تقوی و بی اعتنائی آن گفتار ضرار بامعاویه

حضرت بدین کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نگرفته در خطاب بدنیای دنی که اکابر علماء خودتان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۸۴ جلد اول حلیة الاربیاء و شیخ عبد الله بن عامر شراوی شافعی در ص ۸ کتاب الاتحاف بحب الاشراف و محمد بن طلحه در ص ۳۳ مطالب السؤل و تور الدین بن صباغ مالکی در ص ۱۲۸ فصول المهمه و شیخ

(۱) آنقدر وصاه روی وصله زدم که از وصله زنده عجات میکشم علی را بازینت دنیا چکار چگونه خوشحال شوم بلذتی که فانی میشود و نعمتی که بقاندارد.

سليمان بلخي حنفي در باب ۵۱ ينابيع وسبط ابن جوزي در ص ۶۹ تذكرة خواص الامه  
 آخر باب ۵ و ديگران از علماء ومورخين شما نقل نموده اند مذاكرات معاويه عليه  
 الهاويه را با ضرار بن زمره كه مفصل است در آخر گفتارش ضرار در وصف علي  
 در حضور معاويه گفت لقد رايتنه في بعض مواقفه وقد ارخى الليل سدوله و  
 غارت نجومه قابضاً علي لحيته يتململ ثم لملم المليم ويكي بكاء الحزين و يقول  
 يا دنيا غري غيري ابي تعرضت ام الي تشوقت هيهات هيهات طفتك ثلاثاً  
 لا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك كبير وعيشك حدير آه من فنة الزاد وبعد  
 السفر ووحشة الطريق فبكي معاويه وقال رحم الله ابا الحسن لقد كان والله  
 كذلك (۱).

در جای دیگر همین معاویه گفته است عفت النساء ان تلدن مثل علي بن  
 ابيطالب (عليه السلام) (۲).

زهد امير المؤمنين عليه السلام از افاضات فيض رباني است كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله  
 باو بشارت داده چنانچه محمد بن يوسف كنجي شافعي در باب ۴۶ كفايت الطالب  
 مسنداً خبري از عمار ياسر نقل مينمايد كه گفت شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله  
 بشارت پيغمبر (ص) زهد را كه بعلي عليه السلام فرمود ان الله قد زينك بزينة لم  
 يعلي عليه السلام يتزين العباد بزينة احب الي الله منها الزهد  
 في الدنيا وجهك لاتنال من الدنيا شيئاً ولاتنال الديار منك شيئاً ووهب لك  
 حب المساكين فرضوا بك اماماً ورضيت بهم اتباعاً فطوبى لمن احبك وصدق

(۱) در شب تاري علي را فهم محاشنش را بدست گرفته مثل مار گريده بخود مي بيچه و  
 با حالت حزني ميگرست و ميگفت اي دنيا غير مرا مغرور نما و فریب ده كه من فریب تو را  
 نمی خورم بخدر دور است من تو را سه طلاق دادم ديگر آيه بازگفتي بتو نيست براي آنكه عمر  
 تو كوتاهست و خطر تو بسيار بزرگ وعيش تو بسيار كم آه از كمی زاد و دوری سفر و وحشت راه  
 معاويه (با آن قباوت قلب و عداوتی كه با آن حضرت داشت به از شنیدن كلمات ضرار در  
 شرح حال علي عليه السلام) می اختيار كرده كرد و گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را (كتابه علي  
 عليه السلام بود) هر آينه بتحقق واقعه همین قسم بود.  
 (۲) عقيم اند زنان عالم بزايند مثل علي بن ابيطالب.

فيك وويل لمن ابغضك وكذب عليك فاما الذين احبوك وصدقوا فيك  
 جيرانك في دارك ورفقاؤك في قصرك واما الذين ابغضوك وكذبوا عليك  
 فحق علي الله ان يوقفهم موقف الكذابين يوم القيمة (۱).

آنقدر در زهد و درع و تقوی قوی بود كه دوست و دشمن او را امام المتقين ناميدند  
 و لقب امام المتقين را فقط مردم بآن حضرت ندادند بلکه اول كسيكه علي را باين لقب  
 خواند و مكرر باين لقب آنحضرت را بجامه معرفي نمود شخص شخصي خاتم  
 الانبياء صلى الله عليه وآله بود كه چون وقت ضيق است مجال اخبار مفصله نيست فقط برای نمونه  
 بنقل چند خبر اکتفا ميكنم.

خدا و پيغمبر علي را امام  
 المتقين خواندند

ابن ابي الحديد در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح  
 نهج البلاغه و حافظ ابو نعيم اصفهاني در حلية  
 الاولياء و مير سيد علي همداني در مودة اقربى

و محمد بن يوسف كنجي شافعي در باب ۵۴ كفايت الطالب از انس بن مالك روايت  
 مينمايند كه گفت روزي رسول اكرم صلى الله عليه وآله بمن فرمودند يا انس آب وضو براي من  
 بياور پس برخاستم آب وضو آوردم پس از وضو گرفتن دو ركعت نماز بحاي آورد آنگاه  
 بمن فرمود يا انس اول من يدخل من هذا الباب هو امام المتقين وسيد  
 المسلمين ويعسوب المؤمنين وخاتم الوصيين وقائد الفر المحجلين .

اول كسيكه از اين در وارد ميشود او امام اهل تقوی وسيد و سرور مسلمانان و  
 يعسوب مؤمنان (يعني پادشاه ايشان همچنانكه بزرگ و پادشاه زنبور عسل را يعسوب

(۱) بدرستيكه خداوند ترا در اثر زهد در دنيا بزيتي آرايش کرده است كه هيچ فردي  
 از بندگان بآن نوع زيت نشده زيرا كه هيچ چيز در دنيا محبوب تر از زهد در نظر حق تعالي  
 نيست نه تراز لذائذ دنياي بهره بردی و نه دنيا توانست تو را استخدام نمايد و خداوند تو را  
 موفق بدوستي نيازمندان نموده كه معتقد و راضی بامامت تو شدند و راضی شدم من از ايشان كه  
 از امامت تو پيروی نمودند خوفاً بحال كسانی كه تو را دوست داشته و تصديق از تو نموده اند و  
 وای بر حال دشمنان و تكذيب كنندگان تو - آنانكه تو را دوست داشتند و تصديق كردند بويشت  
 همسايه های تو هستند و مصاحب تو هيچاشند در كاخ با عظمت و شكوه تو آنانكه تو را دشمن داشتند  
 و با تكذيب نمودند برخدا لازم است كه آن فرقه ها را در محل دروغگويان روز قیامت  
 بكيفر رسانند.

میکویند) و خاتم اوصیاء و کشاننده رو و دست و پا سفیدانست بسوی بهشت .

انس گوید من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مهدی از انصار قرار بده ولی دعای خود را پنهان کردم ناگاه دیدم علی از درب در آمد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود کیست عرض کردم علی بن ابیطالب است پس حضرت باحالتی شاد و خندان برخاست علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را استقبال کرد و دست در گردن او نمود عرق رویش را پاک کرد علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد یا رسول الله امروز نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمودند چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانیدی و صدای مرا بایشان خواهی شنوایید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند بعد از من .

و نیز ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج و حافظ ابو نعیم در حلیه نقل مینمایند که روزی علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت فرمودند مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین آنگاه فرمودند چگونه است شکر تو بر این نعمت عرض کرد حمد میکنم خدایا بر آنچه بمن داده و از او میخواهم که توفیق شکر بمن عطا نماید و زیاد گرداند بر من آنچه را بمن انعام فرموده .

و محمد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب اول مطالب السؤل همین حدیث را نقل میکند و بهمین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات مینماید . برتری آن حضرت را بر اهل تقوی .

و حاکم در ص ۱۳۸ جزء سیم مستدرک و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل مینمایند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود سه چیز در باره علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمن وحی شده که **انه سيد المسلمين و امام المتقين و قائد الغر المحجلين (۱)** .

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۵ کفایت الطالب مسنداً از عبد الله بن اسعد بن زراره نقل نموده که گفت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود شب معراج که مرا به

(۱) بدرستی که علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو و دست پا سفیدانست (بسوی بهشت) .

آسمان بردند وارد قصری نمودند از لؤلؤ فرش او از طلای درخشان بود فاوحی

الی و امرنی فی علی بثلاث خصال بانه سيد المسلمين و امام المتقين و قائد

**الغر المحجلين (۱) .**

و امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید که روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعلی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب نمود یا علی النظر علی وجهك عبادة انک امام المتقين و سيد المؤمنين من احبک فقد احببني و من احببني فقد احب الله و من ابغضک فقد ابغضني و من ابغضني فقد ابغض الله (۲) .

بدیهی است مردم پست و بی فکر و متملق و گاهی اشخاص بی ملاحظه افرادی را در موقع مدح بلقبها یا صفات یا ستایشهای بیجا بخوانند مانند آنچه غالباً در باره سلاطین و امراء و وزراء و خلفاء گفته شده است و ارباب تواریخ هم ثبت و ضبط نموده اند .

ولی از مثل رسول خدائی که مجسمه حق و حقیقت بوده هیچگاه شایسته نبوده کسی را بخواند بلقب و صفتی که خالی از معنی باشد و البته آنچه بر لسان صاحب وحی جاری شود عین حقیقت بلکه بمصداق آیه شریفه و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحی یوحى و وحی مطلق است خاصه آنکه خود فرماید که پروردگار در شب معراج بمن وحی فرمود و امر نمود که علی را امام المتقین بخوانم .

پس بس است در فضل و مقام و تعریف تقوای امیر المؤمنین علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با امر پروردگار آنحضرت را اختصاص داد بخصیصه ای که احدی از صحابه را بآن خصیصه مخصوص نگردانید .

(۱) وحی نمود سوی من و امر نمود مرا در علی سه خصلت که اوسید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو و دست و پا سفیدانست ( بسوی بهشت) .

(۲) یا علی نظر کردن بر روی تو عبادت است بدرستی که تو می امام و پیشوای اهل تقوی سید و آقای مؤمنان . کسی که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست ندارد خدا را دوست داشته و کسیکه ترا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است .

و در میان تمام صحابه آنحضرت را امام المتقین قرار داد و مکرر باین لقب آن بزرگوار را خواند.

و البته امام بتمام معنی متقی باید - تا امام اهل تقوی گردد چه آنکه تقوی امام باید سرمشق اهل تقوی باشد.

اگر بخواهم جهات زهد و ورع و تقوی علی علیه السلام را مشروحاً و مبسوطاً بیان نمایم بمثل معروف - مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

شیخ - آنچه در باره سیدنا علی کرم الله وجهه فرمائید کم گفته اید و واقعاً هم همان است که معاویه گفته عقیم اند زنان عالم بزرایند مانند علی بن ابیطالب علیه السلام.  
داعی - پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی علیه السلام سر آمد اهل تقوی بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بامر و دستور خدای متعال او را امام المتقین و پیشوای پرهیزکاران قرار داده است.

پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نوزانی و جسمانی ممتاز و مقدم بوده از حیث تقوی هم حق تقدم با آن بزرگوار بوده.

در اینجا متوجه یک مطلبی شدم اگر چنانچه اجازه بدهید یک سؤال از شما بنمایم. شیخ - خواهش میکنم فرمائید.

داعی - آیا احتمال هوا پرستی و حب جاه و دنیا طلبی بعلی علیه السلام که لیاقت امامت اهل تقوی را در میان صحابه کبار داشته میدید؟

شیخ - ابدأ ممکن نیست چنین خیالی درباره علی کرم الله وجهه برود چنانچه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با اداء این جملات بی اعتنائی خود را بدنیای ثابت نماید چگونه میل بدنیای پیدا میکند.

علاوه مقام و مرتبه سیدنا علی کرم الله وجهه بالاتر از آنست که چنین نسبتی را بانجناب بدهیم تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد بعمل آن.

داعی - پس قطعاً عملیات آن مجسمه تقوی تماماً برای خدا بوده و قدمی بر غیر حق برداشته و هر کجا حقی میدیده بی اختیار استقبال می نموده.

شیخ - بدیهی است غیر از این از سیدنا علی کرم الله وجهه سراج نداریم.

اهل حقیقت قضاوت  
منصفانه نمایند

داعی - پس فرمائید بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام حسب الوصیه مشغول غسل و کفن و دفن آنحضرت بود و در سقیفه بنی ساعده عدمای

جمع شدند و با ابی بکر بیعت نمودند آنگاه آنحضرت را برای بیعت طلبیدند بجهت علت بیعت نمود.

اگر طریق خلافت ابی بکر حق و مسئله اجماع ثابت و مسلم و دلیل حقیقت بود علی القاعده نبایستی علی علیه السلام باشدت تقوی و پرهیزکاری تملل ورزد و روی گردان از حق شود زیرا هر کجا حق بود مطابق فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام باید آنجا حاضر باشد.

از جهتی لازمه تقوی اینست که شخص متقی از حق روی گردان نشود و از جهت دیگر بنا باخیاری که لیله ماضیه با سلسله اسنادش به رضتان رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

علی مع الحق و الحق مع علی حیثما دار یعنی علی باحق و حق با علی میگردد  
اگر آن قضایا حق و تمین ابی بکر بمقام خلافت حق بود بایستی آنحضرت با میل و علاقه قلبی آنها را استقبال و تصدیق نماید نه آنکه مخالفت نماید.

پس لابد مخالفت علی علیه السلام از بیعت از در حال خارج نبوده یا علی برخلاف حق رفتار کرده و متمرّد امر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که بیعت با خلیفه پیغمبر نموده.

با وضع خلافت و طریق اجماع عراساختگی و سیاسی برخلاف حق دانسته لذا بیعت نموده.  
اما قسم اول نظر بر فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی باحق و حق با علی می گردد و آنحضرت را امام المتقین خوانده و قطعاً علی اهل دنیا نبوده و حب جاه و هوی و هوس در او راه نداشته و دنیا را سه طلاق گفته و طالب ریاست ظاهری نبوده قطعاً منتفی است پس لابد قسم دوم بوده که چون خلافت را ساختگی و سیاسی و بر خلاف رضای خدا و رسول دانسته لذا بیعت نموده.

شیخ - عجب فرمایشی میفرمائید که سیدنا علی کرم الله وجهه بیعت نکرده در صورتیکه تمام کتب اخبار و تواریخ ما و شما ثابت نموده اند که سیدنا علی با ابی بکر رضی الله عنه بیعت نمود و تخلف از اجماع نشود.

داعی - عجب از شماست که عرایض شبهای قبل را فراموش نمودید که مفصلاً شرح دادم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود نوشته اند بیعت علی بظورت واقع نشد.

عموم علمای خودتان معترف اند روز اول که حضرت را بجبر و اهانت از منزل کشیدند و بمسجد بردند (چنانچه شبهای قبل مفصلاً عرض شد<sup>(۱)</sup>) بیعت نکرده بمنزل برگشت و ابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال ۲۸۳ و ابن ابی الحدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متفقاً نوشته اند که بیعت آنحضرت بعد از شش ماه بود (یعنی بعد از وفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها بوده چنانچه مفصلاً در شبهای قبل بعرضتان رسانیدم).

بر فرض تسلیم که بگوئیم آنحضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه کمتر یا بیشتر توقف نمود و بیعت ننمود بلکه محاجبه هم نمود و حال آنکه از مثل علی مجسمه حق و تقوی شایسته نبود ولو برای یکساعت منحرف از حق گردد و حق را بعقب بیندازد.

شیخ - لابد يك جهتی داشته که خودشان در آن موقع بهتر میدانستند که چه میکنند اینک بر ما چه آمده که در امورین بزرگان و اختلاف آنها بعد از هزار و سیصدسال دخالت نمائیم؟! (خنده شدید حصار).

داعی - دعا گو هم بهمین مقدار از جواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید و راه گریز و دفاعی نبود که اثبات مرام نمائید لذا باین نوع از جواب مبادرت جستید ولی مطلب بقدری واضح و روشن است در نزد مردمان صالح منصف که محتاج بدلیل و برهان نیست.

و اما اینکه فرمودید بر ما نیست که در امر بزرگان و اختلافات آنها دخالت نمائیم البته تاجائیکه آن امر تماس با ما ندارد فرمایش شما صحیح است و در اختلاف آراء بزرگان حق دخالت نداریم.

ولی در این موضوع بالخصوص اشتباه فرموده اید برای آنکه هر فرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی و راه تحقیق در دین همین است نه وقتی ما در

(۱) رجوع شود به ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۸ همین کتاب.

تاریخ جمهور مسلمین می بینیم بعد از وفات رسول الله ﷺ امت و صحابه کبار دو فرقه شدند کنجکاو نموده بینیم کدام يك از آن دو فرقه ذی حق بوده اند تا پیروی حق نمائیم. نه آنکه کور کورانه بخیال حق روی عادت و تقلید از پدر و مادر و اسلاف بر ایمی برویم که تحقیقی در آن راه ننموده باشیم.

شیخ - لابد میخواهید بگوئید خلافت ابی بکر رضی الله عنه بر حق نبوده اگر خلافت ابی بکر رضی الله عنه بر خلاف حق و علی کرم الله وجهه ذی حق در امر خلافت بود با قدرت و شجاعتی که مخصوص خود او بود و با علاقه ای که در اجراء حق و حقیقت داشت و دیگران هم او را ترغیب می نمودند چرا قیام بحق ننمود و بقول شما بعد از شش ماه بیعت نمود حتی بنماز هم حاضر میشد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء رضی الله عنهم وارد ورأیهای صائب هم میداد.

داعی - اولاً انبیاء و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل مینمودند و از خود اراده ای نداشتند لذا نمیتوان بآنها ایراد گرفت که چرا قیام بچنگک ننمودند یا چرا قعود و سکوت و یا چرا در مقابل اعداء فرار نمودند و یا پنهان گردیدند.

سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها بواسطه نداشتن یاور و غیره

چنانچه اگر بتاریخ حالات هر يك از انبیاء عظام و اوصیاء کرام بنگرید از این قبیل قضایا بسیار می بینید که با افکار شما بی تناسب میباشد مخصوصاً قرآن مجید بعضی از آنها اشاره نموده که بواسطه نداشتن یار و همراه سکوت و قعود و یا فرار نموده و پنهان گردیدند.

چنانچه در آیه ۱۰ سوره ۵۴ (قر) از قول نوح شیخ الانبیاء خبر میدهد فدعا و به انی مغلوب فانتصر (۱).

و در آیه ۴۹ سوره ۱۹ (مریم) قصه اعتزال و کناره گیری حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا و آلہ السلام را خبر میدهد که وقتی از آتش آرزاستمداد نمود و جواب یأس شنید فرمود

(۱) پس خدا را خواند و دعا کرد که بار الهی من سخت مغلوب قوم شده ام تو (بلطف خود) مرا یاری فرما.